

## تحریف واقعیت‌ها شیوه درست در برخورد عقیده و نظر نیست!

پیش به سوی همکاری و اتحاد عمل همه

نیروهای مترقی، آزادی خواه و دموکراتیک در

راه طرد رژیم ضد مردمی ولایت فقیه!



در سال‌های اخیر یورش تبلیغاتی به حزب توده ایران - هم از موضع‌های راست‌روانه و هم از موضع‌های چپ‌روانه - شیوه‌ای رایج بوده است که طی این سال‌ها بارها به آن پرداخته‌ایم. ادعای دور از حقیقتی نیست اگر بگوییم که حمله قلمی و تبلیغاتی به حزب توده ایران، چه در سال‌های اختناق شاهنشاهی و چه در سال‌های حکومت خودکامه ولایتی، به نوعی گویا شناسنامه سیاسی برای افراد و گروه‌هایی فراهم کرده است که ادامه کار و فعالیت خود را گویا در نفی حزب توده ایران می‌بینند.

در روزهای اخیر در سایت "بهبیش"، که در یک سال گذشته ناشر نظرها و موضع‌گیری‌های حزب چپ ایران (فدائیان خلق) بوده است، مطلبی با عنوان: "تفاوت‌های

ادامه در صفحات ۷، ۸ و ۱۴

# نامه مردم

ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۱۰۸۳، ۱۴ مرداد ۱۳۹۸  
دوره هشتم، سال سی و شش

### بُن بست سیاست‌های حاکمیت با تغییرهای شکلی و انتخابات نمایشی گشوده نخواهد شد!

با وجود برقرار بودن وضعیت بحرانی و خطرناک در کشور و پدید آمدن مشکل‌هایی روزافزون و دائم که بارشان اساساً بر دوش مردم میهن‌مان سنگینی می‌کند و نیز حتی سرکوبگری همه‌جانبه و بی‌وقفه فعالان اجتماعی، سیاسی، فرهنگی در حاکمیت ولایت فقیه، جامعه نشان داده است که ایستا نیست و پویاست، بدین معنا که مدام با کسب آگاهی بیشتر و در پیش گرفتن شیوه‌هایی متنوع از مبارزه در مسیر تغییر و تحول در حال حرکت به جلو است. واقعیت انکارناپذیر دیگر، نامتعادل شدن موقعیت "نظام" و روند شدیدتر شدن تضاد مردم با حاکمیت و رأس آن یعنی ولی فقیه است به دلیل بی‌پاسخ ماندن خواست‌های مردم در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی کشور. شواهد زیادی نشانگر این واقعیت‌اند که لایه‌های گونه‌گون زحمتکشان مزدبگیر و حقوق‌بگیر جایگاه و موقعیت‌شان در اقتصاد سیاسی کشور را دارند به سرعت تشخیص می‌دهند، اقتصاد سیاسی‌ای که رویکردش به این لایه‌ها بغایت ناعادلانه بوده است. زحمتکشان کشورمان همچنین مانع‌هایی که راه دستیابی آنان به منافع

ادامه در صفحه ۶

## حزب توده ایران محاکمه فعالان کارگری و رسانه‌ای را بشدت محکوم می‌کند!



پس از گذشت ماه‌ها از دستگیری شماری از فعالان سندیکایی و تعدادی از فعالان عرصه رسانه‌ای، دستگاه قضایی بیدادگر رژیم ولایت فقیه روز شنبه ۱۲ مرداد ماه اولین جلسه دادگاه اسماعیل بخشی، سپیده قلیان، علی نجاتی، امیر امیرقلی، عسل محمدی، ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی فرد به عنوان متهمان پرونده هفت تپه امروز در شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب تهران برگزار کرد.

اسماعیل بخشی و علی نجاتی از نمایندگان کارگران شرکت نیشکر هفت تپه،

ادامه در صفحه ۳

## دستبرد رژیم ولایت فقیه به اندوخته‌های کارگران در سازمان تأمین اجتماعی

در روزهای اخیر بار دیگر گردهمایی اعتراضی گروهی از بازنشستگان به‌منظور تحقق خواست‌های‌شان را شاهد بودیم. موضوع حقوق بازنشستگان و مستمری بگیران با آینده سازمان تأمین اجتماعی به همدیگر گره خورده و به معضلی بسیار حساس تبدیل شده است. به‌رغم تحریم‌های مداخله‌جویانه امپریالیسم آمریکا، رژیم دیکتاتوری ولایت فقیه در پی جذب شرکت‌های بیمه

امپریالیستی و پیوند دادن اقتصاد کشور با اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است. رهبران ارشد رژیم علاوه بر ترویج نیروی کار ارزان و تحصیل کرده (با سوءاستفاده

ادامه در صفحه ۲

ص ۴

ص ۹

ص ۱۲

ص ۱۳

ص ۱۴

عاقبت زندان به دست خلق ویران می‌شود طبقه و تحلیل طبقاتی

بحث درباره نابرابری و بی‌عدالتی در جامعه سرمایه‌داری

تنها چپ مبارز می‌تواند بوریس جانسون را شکست دهد

حزب کمونیست سودان اعلام کرد که حاضر به مشارکت در قدرت

با نظامیان حاکم نیست!

## با هم به سوی تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری

## برای آزادی، صلح، استقلال، عدالت اجتماعی و طرد رژیم ولایت فقیه!

## ادامه دستبرد رژیم ولایت فقیه به ...

از وضعیت دشوار بیکاران و بیکاران تحصیل کرده) و همچنین حذف هر نوع مقررات در بازار کار، با پورشی هم جانبه و آشکار به باقیمانده اندوخته‌های کارگران در سازمان تأمین اجتماعی و تخریب کامل دیگر صندوق‌های بازنشستگی، هدفشان از میدان به‌در کردن هرگونه رقیب پر قدرت داخلی در مقابل انحصارهای بیمه امپریالیستی است. گرچه فروپاشی اقتصاد رژیم - مطابق گزارش ۵ مردادماه ایلنا، رشد منفی ۹/۴ درصدی "این اقتصاد - را شاهد هستیم، صندوق بین‌المللی پول، ۳ مردادماه ۹۸، رشد اقتصادی "سال جاری میلادی" ایران را منفی ۶ درصد" اعلام می‌کند و در حمایت از کارگزاران نولیبرال رژیم "نرخ رشد اقتصادی ایران از سال آینده" را مثبت پیش‌بینی می‌کند.

مطابق گزارش ۲۶ تیرماه خبرگزاری مهر و گفته معاون سازمان تأمین اجتماعی، در ابتدای اجرای طرح تحول نظام سلامت قرار بود "دولت‌ها هزینه بیمه‌ها را پرداخت کنند اما متأسفانه این اتفاق رخ نداد." با تحمیل بیش از ۸۰ درصد هزینه‌های "طرح تحول نظام سلامت" به سازمان تأمین اجتماعی، خبرگزاری ایلنا، ۲۵ تیرماه، گزارش می‌دهد: "هزینه‌های [درمانی] صندوق تأمین اجتماعی در طول ۲/۵ سال ابتدای اجرای طرح سلامت [طرح تحول نظام سلامت] دو برابر ۵۲ سال گذشته شد. "سال‌ها تاراج اندوخته کارگران در سازمان تأمین اجتماعی از سوی کارگزاران رژیم، این سازمان را در شرایطی قرار داده است که بازنشستگان سازمان تأمین اجتماعی، ۳۰ تیرماه ۹۸، در "کمپین"ی مجازی نامه‌ای خطاب به کمیسیون اجتماعی مجلس، نوشتند: "مستمری ۷۵ درصد بازنشستگان که حداقل بگیر هستند، حدود ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است که ارزش آن به یک‌پنجم ارزش حقوق دریافتی سال ۱۳۵۸ رسیده است، با توجه به اینکه خط فقر حدود ۷ میلیون تومان است، ۹۵ درصد بازنشستگان زیر خط فقر هستند... [و] پرداخت ۷۰ درصد هزینه‌های درمانی از جیب بازنشسته است.

علاوه بر تاراج اندوخته‌های کارگران در سازمان تأمین اجتماعی به وسیله مدیران منصوب شده از سوی رژیم در سه دهه اخیر، بابت پرداخت نشدن ۳ درصد حق بیمه کارگران از سوی دولت‌های مختلف رژیم ولایتی، و تصویب "۲۶" طرح دولت‌های مختلف از سوی مجلس و تحمیل هزینه‌های این طرح‌ها به سازمان تأمین اجتماعی، دولت مبلغ "۲۰۷ هزار میلیارد تومان" به سازمان تأمین اجتماعی بدهکار است [ایلنا، ۱ و ۷ مردادماه]. برای پرداخت مستمری ناچیز بازنشستگان و صرفاً "۳۰ درصد" هزینه‌های درمانی بیمه شدگان، سازمان تأمین اجتماعی "هر ماه حدود ۳ هزار میلیارد تومان کسری بودجه دارد" و در حال حاضر این سازمان بابت وام خود "حدود ۴۱ هزار میلیارد تومان بدهی بانکی دارد"، وامی که "بهره آن بالای ۳۰ درصد است" و ناچار شرکت‌های "شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا)" را "به‌منزله ضمانت در بانک رفاه" قرار می‌دهد تا "وام بگیرد." اما "دولت بدهی ۲۰۷ هزار میلیارد تومانی خود را پرداخت نمی‌کند و اساساً این رقم بدهی را هم منکر می‌شود."

روز ۶ اسفندماه ۹۷، روحانی با حضور در جمع وزیر و مدیران وزارت کار از جمله گفت: "قولی که من به مجلس و مردم و ... دادم این است که سال آینده، سال واگذاری شرکت‌های بزرگ از جمله شرکت‌های شستا است ... این کار هم تأکید من و هم تأکید صد در صد رهبری است... زمان آقای ربیعی، دور و بری‌های ایشان می‌گفتند تأمین اجتماعی برای کارگران و مردم است و دولت حق دخالت ندارد در حالی که ما شما را منصوب کردیم. اینها را جمع کنید." اکنون مطابق گزارش ۱ مردادماه ایلنا، روحانی بر "واگذاری سهام بانک رفاه کارگران در بورس تا انتهای شهریور ماه سال ۹۸" نیز "اصرار" دارد. روز ۱ خردادماه سال جاری، ولی فقیه خامنه‌ای نیز گفت: "اصل خصوصی‌سازی نیاز مبرم اقتصاد و کشور ما است و نباید جلوی آن گرفته شود." روز ۲۶ تیرماه سال جاری، عضو هیئت مرگ اعزامی رژیم به زندانها در تابستان ۶۷، رئیس تازه منصوب شده قوه قضائیه و جنایتکار رئیسی نیز گفت: "دولت باید دست از تصدی‌گری بردارد... خصوصی‌سازی باید انجام شود." روزهای ۳۱ تیرماه و ۲ مردادماه، به ترتیب رئیس مجلس، علی لاریجانی، و مدیرعامل جدید سازمان تأمین اجتماعی نیز بر به‌اصطلاح خروج از "بنگاهداری" در سازمان تأمین اجتماعی تأکید کردند. در نهایت، ایلنا، ۱ مردادماه، گزارش داد: "مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

تأکید کرده است که استثناسازی بانک رفاه کارگران از سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی، مبنا ندارد و نباید اتفاق بیفتد." در حالی که روز ۲۶ تیرماه سبحانی، مشاور رئیس کل سازمان خصوصی‌سازی، اعلام می‌کند: "برای واگذاری سه شرکت بیمه البرز، شرکت پالایش نفت شیراز و شرکت پالایش نفت لاوان مشتری پیدا نکردیم"، همان سبحانی سه روز بعد از خصوصی‌سازی چهار پالایشگاه نفت با قیمت پایه ۱۵۶۰۰ میلیارد تومان خبر می‌دهد. روز ۵ مردادماه سران قوا: روحانی، رئیسی، و لاریجانی، جلسه "شورای عالی هماهنگی اقتصاد" برای بررسی "مشکلات و چالش‌های واگذاری بنگاه‌های دولتی" را برگزار می‌کنند. به عبارت دیگر، خصوصی‌سازی تمام منابع ملی و تمام اموال کارگران، در اولویت "نظام" و خواست کل رهبران ارشد رژیم ولایتی به‌منظور جذب سرمایه گذاری خارجی در صنایع ایران و بیمه‌های خارجی است.

مطابق گزارش ۱ مردادماه ایلنا و رأی "دیوان عدالت اداری" رژیم در سال ۱۳۸۵، ۹۷/۳ درصد سهام بانک رفاه متعلق به بیمه شدگان است" اما اکنون یعنی روز ۳ مردادماه، نایب رئیس به‌اصطلاح "اتحادیه پیشکسوتان جامعه کارگری" به‌منزله ارائه راه‌حلی، می‌گوید: "من فکر می‌کنم بهترین گزینه، واگذاری ۷۰ درصد سهام بانک رفاه به کارگران و بازنشستگان باشد." به عبارت دیگر، باید اموال کارگران را به کارگران "واگذار" کنند. روز ۳۱ تیرماه نیز، ضمن مخالفت با خصوصی‌سازی "بانک رفاه کارگران"، عضو به‌اصطلاح کارگری "هیات مدیره سازمان تأمین اجتماعی" به ایلنا می‌گوید: "قطعاً سازمان [تأمین اجتماعی] شرکت‌های زیان‌ده شستا را واگذار خواهد کرد." در سالروز تأسیس سازمان تأمین اجتماعی در ۲۵ تیرماه، دو گردهمایی جداگانه برگزار شد. در گردهمایی "خانه کارگر" در برابر سازمان برنامه و بودجه، با تأکید بر اینکه: "ما به‌عنوان کسانی که به‌عنوان شاخه کارگری حزب جمهوری اسلامی و بعد در خانه کارگر به نظام خدمت کرده‌ایم، هشدار می‌دهیم"، معاون دبیرکل خانه کارگر گفت: "نیمی که می‌وزد برای سازمان تأمین اجتماعی پیام خوبی ندارد و همه چیز این نظام را تحت تأثیر قرار می‌دهد." معاون دبیرکل خانه کارگر در ادامه ابراز "خدمت خود به "نظام" و فریب کارگران، در سخنرانی خود نوبخت، رئیس سازمان برنامه و بودجه را به‌عنوان عمده مسئول مشکلات سازمان تأمین اجتماعی توصیف کرد و افزود: "توفانی در راه است؛ توفانی که پاشنه آشیل نظام خواهد بود و به‌مراتب از ترامپ و مسائل آن خطرناکتر است." به‌عبارت دیگر، با مسئول قلمداد کردن صرفاً نوبخت در مورد تمام مشکلات سازمان تأمین اجتماعی، هدف معاون دبیرکل تشکل ضدکارگری خانه کارگر، فریب دادن کارگران و خارج کردن کل "نظام" از زیر ضربه جنبش کارگری است.

در نقطه مقابل و در فراخوانی مشترک، ۲۴ تیرماه، فعالان صنفی، بازنشستگان کشورمان را به اعتراض علیه "سیاست‌های خانمان‌برانداز خصوصی‌سازی دولت روحانی در صندوق‌های بازنشستگی، ورشکسته‌سازی عمدی صندوق‌های بازنشستگی از طریق خصوصی‌سازی، و تاراج اموال صندوق‌های بازنشستگان و شرکت سرمایه‌گذاری تأمین اجتماعی (شستا)" برای روز ۲۵ تیرماه در مقابل وزارت کار دعوت کردند و افزودند: "ما بازنشستگان تنها راه نجات از شرایط فلاکت‌بار خود و پایان دادن به وضعیت اسفبار کنونی نجات صندوق‌های بازنشستگی را ایجاد تغییرات بنیادین در سیاست‌های خانمان برانداز فعلی دولت و تغییر جهت سیاست‌ها به سمت بهبود زندگی مردم، کارگران و بیمه‌شدگان و بازنشستگان می‌دانیم. ما خواهان... جلوگیری از فروش و حراج و واگذاری غیرقانونی اندوخته‌ها و اموال کارگران و بازنشستگان به بخش خصوصی هستیم." متعاقب فراخوان بازنشستگان، به‌رغم حضور پررنگ پلیس و لباس شخصی‌ها، هم‌زمان با شهرهای دیگر در روز ۲۵ تیرماه جمع کثیری از بازنشستگان مقابل وزارت کار در تهران گردهمایی‌ای اعتراضی برگزار کردند. بخشی از شعارهای بازنشستگان مبارز در این تجمع اعتراضی عبارت بودند از: "معلم، کارگر، دانشجوی زندانی آزاد باید گردد"، "معلم، کارگر دانشجو/اتحاد اتحاد"، "مجلس، دولت، بس است فریب ملت"، "زدی و غارت/فلاکت عمومی"، و "خط فقر ۷ میلیون/حقوق ما دومیلیون". بعد از خواندن قطعنامه، تجمع تهران بازنشستگان با شعار "تا حق خود نگیریم از ای نمی‌نشینیم" پایان یافت. روز ۳۱ تیرماه، مدیرکل درمان سازمان تأمین اجتماعی استان تهران در مورد بیمارستان میلاد گفت: "روزانه ۹۰ هزار تماس داریم و می‌توانیم به ۷۰۰ نفر پاسخ دهیم... طرح نسخه الکترونیک و حذف دفترچه‌های بیمه در مراکز ملکی در حال اجراء است." روز ۲ و ۷ مردادماه، سالاری، مدیرعامل جدید سازمان تأمین اجتماعی، گفت: "توسعه خدمات غیرحضوری را از اولویت‌های قطعی" سازمان است.. مسلماً اگر نیاز فوری نداشتند ۹۰ هزار نفر از مردم جان به‌لب رسیده با مراکز درمانی تأمین اجتماعی تماس نمی‌گرفتند. یکی از اهداف "برون‌سپاری" تأمین

## ادامه حزب توده ایران محاکمه ...

سپیده قلیان فعال کارگری و امیرحسین محمدی فرد، ساناز اللهیاری، امیر امیرقلی و عسل محمدی از نویسندگان نشریه‌ی اینترنتی گام می باشند. بعلاوه هنوز تعدادی از بازداشت کنندگان مراسم روز جهانی کارگر در زندان بسر می برند و رژیم مانع آزادی آنها می شود.

صبح امروز همزمان با برگزاری نخستین روز این دادگاه نمایشی شماری از خانواده ها و دیگر فعالان اجتماعی در برابر ساختمان شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی گردهم آمده بودند که در همان ساعات اولیه با یورش نیروهای امنیتی طبق گزارش های منتشره حداقل ۶ تن دستگیر و روانه زندان شده اند.

جریان این بیدادگاه بار دیگر نشان می دهد که در سیستم قضایی رژیم ولایت فقیه نه تنها حقوق متهمان رعایت نمی شود، بلکه دفاع از بدیهی ترین حقوق طبقه کارگر و زحمتکشان جرم شناخته شده و با انگ اخلاص در امنیت ملی با آن برخورد سرکوبگرانه صورت می گیرد. بیش تر وکلای دو تن از سندیکالیست های این پرونده خواستار تشکیل علنی دادگاه شده بودند. این خواسته از سوی قوه قضاییه بی پاسخ ماند. وکلای این «متهمان» برای تنویر افکار عمومی و نظارت جامعه بر روند دادرسی خواهان برگزاری علنی دادگاه شده بودند.

بر اساس حقوق بنیادین کار، منشور جهانی حقوق سندیکایی و مقوله نامه های معتبر بین المللی، کارگران و سندیکالیست ها به دلیل حضور در اعتصاب نباید دستگیر و زندانی شود. برگزاری دادگاه امروز ۱۲ مرداد ماه گواه دیگری بر نقض خشن حقوق سندیکایی کارگران و زحمتکشان مهین ماست. هیچ کارگری را نمی توان به علت نمایندگی کارگران در امور صنفی، فعالیت سندیکایی سازماندهی اعتصاب از کار اخراج، تحت فشار قرار داده یا دستگیر و به محاکمه کشاند. در مورد فعالان رسانه ای نیز باید با صراحت تاکید نمود که آنها قربانی سرکوب آزادی های دموکراتیک فردی و اجتماعی شناخته شده بویژه آزادی بیان و اندیشه هستند.

نمایش رژیم ولایت فقیه در خصوص فعالان کارگری و رسانه ای با برپایی چنین بیدادگاه هایی، بخشی از راهبرد ارگان های امنیتی برای تهدید، مهار، و سرکوب مبارزات جنبش کارگری و سندیکایی در شرایط حساس کنونی محسوب می شود. حزب توده ایران برپایی دادگاه نمایشی برای فعالان کارگری و رسانه ای را به شدت محکوم کرده و این اقدام را در راستای ایجاد فضای ارعاب، تهدید و سرکوب اعتراضات مردمی ارزیابی می کند. رژیم ناتوان از تامین منافع ملی و معیشت مردم و برای پنهان ساختن شکست سیاست های ضد ملی و ماجراجویانه خود با اعمال چنین سیاست هایی جنبش مردمی را مورد حمله قرار می دهد.

حزب ما خواهان آزادی بی قید و شرط همه فعالان کارگری، رسانه ای، فعالان صنفی و اجتماعی و پایان دادن به محاکمه های ناعادلانه است. ما با قاطعیت از حقوق سیاسی - صنفی طبقه کارگر و زحمتکشان از جمله حق اعتصاب و حق برخورداری از سازمان های صنفی، سندیکاهای مستقل و نیز حقوق دموکراتیک مانند آزادی بیان و اندیشه دفاع کرده و می کنیم.

**کارگران و فعالان رسانه ای را آزاد کنید**  
**برگزاری دادگاه های نمایشی محکوم است**  
**نه به استبداد مذهبی، نه به تحریم و مداخله امپریالیسم**  
**هر چه گسترده تر باد همبستگی گردان های جنبش**  
**مردمی در مبارزه علیه رژیم ولایت فقیه**  
**نان، کار، آزادی**

حزب توده ایران ۱۲ مرداد ماه ۱۳۹۸



## بدرود رفیق مبارز شاپور پورکار

اطلاع یافتیم که رفیق شاپور پورکار، کارگر مبارز توده‌ای، روز ۸ مردادماه در سن ۸۸ سالگی درگذشت و در زادگاهش تنکابن به خاک سپرده شد. رفیق در شهسوار (تنکابن) و در خانواده‌ای زحمتکش متولد شد. پدر رفیق پورکار زحمتکشی بود با افکار کمونیستی و فرزندش تحت تأثیر پدر گرایش کمونیستی پیدا کرد و راه او را ادامه داد.

رفیق شاپور در میانه سال‌های دهه ۱۳۲۰ به حزب توده ایران پیوست. رفیق پورکار از نخستین کارگران کارخانه زامیاد بود، اما پس از دستگیری در سال ۶۱، و پس از آزادی از زندان در سال ۶۳، بدون دریافت هیچ حق و حقوقی به جرم توده‌ای بودن از کارخانه اخراج شد و برای امرار معاش ناگزیر تا سن هشتاد سالگی کار کرد. رفیق در دوران رژیم ستم‌شاهی نیز ۷ سال زندان کشید. رفیق جان‌باخته آصف زرمیدیه مدتی در خانه رفیق پورکار پنهان بود. رفیق پورکار بین فامیل و آشنایان به وفاداری به آرمان‌هایش مشهور بود. حزب توده ایران درگذشت این رفیق را به خانواده، رفقا و دوستانش تسلیت می‌گوید. یادش گرامی باد.

## ادامه دستبرد رژیم ولایت فقیه به ...

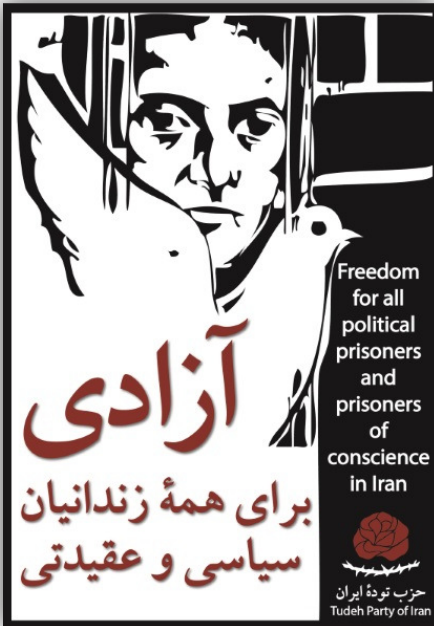
نیروی کار به سوداگران و دلالان نیروی کار، حذف تماس کارگران با کارفرمایان و مدیران رژیم ولایتی است. با ارائه خدمات "به صورت کاملاً غیرحضوری"، هدف رژیم فاسد ولایتی حذف تماس کارگران با مراکز سازمان تأمین اجتماعی و مدیران منصوب شده رژیم نیز هست. روز ۶ مردادماه، بار دیگر و برای دومین روز، بازنشستگان فرهنگی مقابل سازمان برنامه و بودجه تجمع اعتراضی برگزار کردند. رژیم ولایتی امیدوار است زحمتکشان را از صحنه مبارزه حذف کرده و اموال آنان را در سکوت مرگبار جامعه به تاراج ببرد. باید کاری کرد تا آرزوی رژیم فاسد ولایتی عقیم ناکام بماند.

## ادامه تنها مبارزه چه می تواند ...

آمریکا است. او مانند دونالد ترامپ قصد دارد تعصب و ترس را همچون سلاحی بر ضد چه سوسیالیست جان تازه گرفته‌ای بسیج کند که برخلاف راست‌ها واقعاً می‌تواند این بحران را در جهت منافع و مطالبات مردم عادی حل کند. اگر به فریاد "به کشورش برگردانش" اجتماعات طرفدار ترامپ در ایالاتمتحده در ارتباط با نماینده زن مینوسوتا در کنگره آمریکا توجه کنیم قدرت آن را خواهیم یافت تا درک کنیم آینده‌ای که بوریس جانسون ارائه می‌کند چقدر ترسناک می‌تواند باشد. هم‌زمان، یکی از نقاط قوت نیروهای چه به‌رهبری جرمی کوربین، توانایی آن‌ها برای گفت‌وگو و تبادل نظر یا بخش‌هایی از جامعه بوده است که مدت‌ها مورد بی‌اعتنایی سیاستمداران بوده‌اند، چندان که، نتیجه‌اش برگزاری نمایش‌هایی پرشکوه در گردهمایی‌های توده‌ای حزب کارگر حتا در منطقه‌هایی مانند کانتربری و کورنوال است که در گذشته زیر کنترل مطلق حزب محافظه‌کار بوده‌اند.

جانسون تجسم بارز بی‌علاقگی و نفرت طبقه فرادست نسبت به شهروندان سیاه‌پوست و مسلمان است، و چه از قدرت این گروه‌ها که در سطح‌های محلی ریشه دوانده‌اند باید در شکل دهی ضدحمله بهره برد. چه، اگر همراه با زحمتکشان و برای آنان برخیزد و از برخورد‌های برتری‌جویانه با آنان امتناع ورزد، می‌تواند نشان دهد که راه‌حلی دارد که جانسون از آن بی‌بهره است. برای انجام چنین کاری، ما باید جنبش چه مبارزی را بنا کنیم که آشکارا خواستار تغییر گسترده و رادیکال باشد و به سوی مردم خشمگین، ستم‌دیدگان، بی‌نویان، و فقیرزدگان روی آورد.

اگر ما از ترس اینکه چون جانسون اوضاع را وخیم‌تر می‌کند به دام ائتلاف با جناح خواهان حفظ "وضع موجود" در حاکمیت [ائتلاف محافظه‌کاران با جناح راست حزب کارگر] بیفتیم، گور سیاسی خودمان را کنده‌ایم.



چاره را وارد آوردن فشار مضاعف بر مردمی می‌داند که قربانی سیاست‌های چپ‌اولگرانه و اختلاس‌های نجومی هستند و هستی و زندگی خود را در این غارت‌ها از دست داده‌اند و به اعتراضات بر حقی دست می‌زنند تا بتوانند حقوق پایمال شده خود را بازیابند. اما تاریخ گواه این است که این بگیر و ببندها و زندان‌های پر از معترضین در زمانی که کارگران، زحمتکشان و مزد و حقوق‌بگیران و مردم تحت ستم دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند، چاره‌ساز نخواهد بود. در چنین شرایطی برای آنان که دفاع از زندگی و حقوق زحمتکشان را وظیفه خود می‌دانند راهی به‌جز به میدان آمدن باقی نمی‌گذارد. بر ماست که با تمام توان در گسترش نهادهای متشکل کارگران و زحمتکشان در سراسر ایران برای احقاق حق خودمان بکوشیم و از زندانیان سیاسی که تنها جرمشان اعتراض به پایمال کردن حقوق مردم است دفاع کنیم و آنان را تنها نگذاریم. "رضا خندان، فعال مدنی و همسر نسرين ستوده، دوم بهمن ماه ۹۷ در صفحه فیسبوک خود نوشته بود که پس از منحل شدن بند ۳۵۰ زندان اوین - که مختص به زندانیان سیاسی بود - متوجه شده است که "تعداد زندانیان سیاسی خیلی بیشتر از حد تصور" است. به‌گفته آقای خندان صرفاً در بند ۴ زندان اوین "نزدیک به ۷۰ نفر زندانی سیاسی وجود داشت که حداکثر ۱۵ درصد از آن‌ها شناخته شده هستند." او اضافه کرده بود که از تعداد زندانیان سیاسی در بندهای ۷ و ۸ زندان اوین که ظرفیت آن چند برابر بند ۴ است اطلاعی در دست نیست، ضمن این‌که "از بندهای امنیتی مانند ۲۰۹ و ۲ الف که زندانیان سیاسی در بدو بازداشت‌شان مدت‌ها در آنجا نگهداری و بازجویی می‌شوند، آمار وجود ندارد."

از تعداد زندانیان سیاسی در ایران آمار دقیقی وجود ندارد. مسئولان جمهوری اسلامی محکومیت زندانیان سیاسی را به مسائلی چون "امنیت ملی" یا "توهین" به مقدسات یا "تشویش اذهان عمومی" مرتبط می‌کنند. حقیقت آشکار این است که تعداد زیادی از زنان و مردان و کودکان در سیاه‌چال‌های رژیم در سخت‌ترین و وحشتناک‌ترین شرایط قرار دارند. زندان‌های رژیم، حتی اگر به زندانی سیاسی شکنجه جسمی و روحی ندهند خودبه‌خود شکنجه‌گاه‌هایی هولناک‌اند. در این ارتباط، علیرضا شیرمحمدعلی، زندانی سیاسی ۲۱ ساله در زندان تهران بزرگ (فشافویه)، ۲۰ خردادماه ۱۳۹۸، از سوی دو زندانی جرائم غیرسیاسی با شیء بزننده [دشنه یا قمه] مورد حمله قرار گرفت و جان خود را از دست داد. این دو زندانی در دادگاه اعتراف کردند که هیچ مشکلی با علیرضا شیرمحمدعلی نداشته و تنها برای اینکه به زندان دیگری منتقل شوند اقدام به کشتن این زندانی سیاسی کردند رژیم جهل و جنایت قربانی را به جان قربانی می‌اندازد!

پس از قتل علیرضا شیرمحمدعلی، یکی از همبندیان او به‌نام سهیل عربی، پنج روز پس از این حادثه خون‌بار، (روز ۲۵ خردادماه) دست به‌اعتصاب غذا زد. یکی از مهم‌ترین خواسته‌های سهیل عربی برای اعتصاب غذا، رعایت اصل تفکیک جرائم بود. مسئولان به‌جای رسیدگی به خواسته‌های سهیل عربی، روز دوشنبه ۳۱ تیرماه، مادر او یعنی فرنگیس مظلوم را نیز بازداشت کرده و به مکان نامعلومی منتقل کردند. تشدید سختگیری‌ها و درتنگنا قرار دادن‌ها و فشارهای جسمی و روانی در زندان‌ها با اوضاع‌واحوال اجتماعی و سیاسی کشور ارتباط مستقیم دارد. واکنش شدید توده‌ها در برابر رژیم، بی‌اعتمادی‌شان نسبت به آن، ایستادگی و مقاومت روزافزون خلق‌ها در برابر پاسداران ارتجاع و به‌ویژه ایجاد جو نامنی و فضای تنش و به‌خطر انداختن صلح در منطقه و امکان شعله‌ور کردن هیمة آماده جنگ، تلاش‌های مذبحخانه رژیم در سرکوب و انباشتن زندان‌ها را سبب شده است. باید مردم جهان را از آنچه در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم می‌گذرد آگاه ساخت. باید همه نیروها را برای آزادی زندانیان سیاسی تجهیز کرد. دفاع از زندانیان سیاسی، دفاع از آزادی و دموکراسی در میهن ما و بخش عمده و جدایی‌ناپذیر آن است. بدون دفاع از زندانیان سیاسی نمی‌توان مدعی آزادی‌خواهی و دموکراسی طلبی بود!

ادامه در صفحه ۵

## تأملی بر رویدادهای ایران



### عاقبت زندان به دست خلق ویران می‌شود

بند بندش، سر به سر با خاک یکسان می‌شود  
چیست زندان این نشان ننگ تاریخ بشر  
هر سحرگاهان گروهی تیرباران می‌شود  
(سروده رفیق ابوالحسن خطیب در زندان)

رژیم استبدادی و ضد مردمی‌ای که بر میهن ما حکمروایی می‌کند، برای ادامه حیات منحوس خود و استیلای آرامش گورستانی بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور، زندان‌ها را از بهترین فرزندان ایران انباشته است. رژیم مستبد "ققها" از اوج‌گیری جنبش توده‌ها بیمناک است. هیئت حاکمه به سرنیزه ارگان‌های سرکوبگر تکیه دارد. رژیم شاه نیز سالیان دراز همه حربه‌هایی را که اکنون در جمهوری اسلامی به‌کار گرفته می‌شود، به‌کار گرفت و آزمود. شاه سرانجام در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ از برابر جنبش توده‌ها که مصائب رژیم ستم‌شاهی را هرروزه با پوست، گوشت و استخوان‌شان لمس کرده بودند، فرار کرد. جالب این است که حتی اربابانش به او اجازه ندادند به خاک کشورشان یعنی آمریکا انگلیس وارد شده و اقامت کند. بی‌هیچ تردیدی سرنوشت حاکمان مرتجع ولایتی نیز بهتر از این نخواهد بود.

اسمال نیز همانند سال‌ها پیش، زندان‌های رنگارنگ رژیم ارتجاعی حاکم بر ایران بهترین فرزندان خلق‌های کشورمان را در خود جای داده‌اند و زندگی‌ای همراه با سرنوشت‌هایی تلخ و فاجعه‌بار برای آنان رقم می‌زند. روزی نیست که خبر و گزارش شکنجه و آزارهای مختلف دیگر نسبت به زندانیان در لوای حاکمیت رژیم ولایتی نقل محفل‌ها و رسانه‌ها و رسانه‌ها نباشد.

سازمان حقوق بشر ایران، ۳ مردادماه ۱۳۹۸، گزارش داد: "در طی ماه‌های اخیر چندین زندانیان سیاسی در زندان‌های مختلف ایران با خواسته‌های مختلف و به‌طور جداگانه دست به اعتصاب غذا زده‌اند. با اینکه این اعتصاب‌ها نشانگر وخیم‌تر شدن وضعیت زندانیان است، خواسته‌های آنان در حاشیه تنش‌های خلیج فارس قرار گرفته و با بی‌اعتنایی مسئولان جمهوری اسلامی و سکوت جامعه جهانی روبرو شده‌اند. سازمان حقوق بشر ایران خواستار توجه فوری سازمان ملل و جامعه اروپا به وضعیت زندانیان سیاسی و مدنی در ایران است. یکی از خواسته‌هایی که برخی زندانیان به عنوان دلیل آغاز اعتصاب به آن اشاره کرده بودند، عدم رعایت اصل تفکیک جرائم بود. تفکیک جرائم در آیین نامه سازمان زندان‌ها نیز تصریح شده و مسئولان زندان مکلف به رعایت آن هستند."

در طول نزدیک به چهار دهه گذشته زندان‌های رژیم ولایت فقیه همواره از مبارزان راه آزادی و دگراندیشان مملو بوده است. هم‌اکنون بیش از ۶ ماه از دستگیری کارگران هفت‌تپه و روزنامه‌نگاران مدافع آنان می‌گذرد. بر اساس گزارش‌های متعددی که از درون زندان به بیرون درج پیدا کرده است بازداشت‌شدگان هفت‌تپه و زندانیان ترقی‌خواه: "تحت شدیدترین فشارها قرار دارند و همچنان در بالاتکلیفی به‌سر می‌برند. ساناز الهیاری و امیرحسین محمدی‌فرد برای مدتی دست به‌اعتصاب غذا زده و سپیده قلیان و اسماعیل بخشی و امیر امیرقلی همچنان در انتظار روشن شدن وضعیتشان هستند."

از طرف دیگر دستگیر شدگان اول ماه مه، روز کارگر، همچنان تحت فشار محاکمه و تعدادی از جمله ندا ناجی، عاطفه رنگریز، مرضیه امیری و آیشا اسداللهی هم چنان در زندان هستند و عده‌ای نیز که با وثیقه‌های سنگین آزاد شده‌اند، همچنان در سایه تهدید دادگاه هستند. حکومتی که هرروز با بن بست‌های خودکرده در همه عرصه‌های اقتصادی و بین‌المللی مواجه است، تنها راه

## بیکاری، آفت بزرگ جامعه

فقر، گرسنگی، بیماری، بیکاری، بی‌خانمانی - چنین اند ره‌آورد های چهل سال حاکمیت فقیه‌پس از برقراری رژیم جمهوری اسلامی. ستم و بیداد حاکمیت از یک سو و بی‌کفایتی در اداره کشور از دیگر سو، مردم کشورمان را به ورطه فقر و فلاکت و درماندگی کشانده‌اند.

رژیم "ولایت فقیه" با به‌پیش بردن سیاست نولیبرالیستی که بر غارت و چپاول توده‌ها بنا شده است، ساختارهای جامعه را به ورطه نابودی و ویرانی کشانده است. داشتن کاری متناسب با دانش و تخصص و قدرت جسمانی همراه با دستمزدی کافی حق هر انسانی در جامعه‌ای عادلانه است، حقی که از همان بدو استقرار رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی به‌صورتی خشن نقض شده است. موج گسترده بیکاری جامعه را فراگرفته است. در حال حاضر میزان بالای بیکاری که به‌ویژه دامنگیر بسیاری از جوان کشور است از هم‌پاشیدگی روحی و روانی این آینده‌سازان میهن را موجب شده است. بررسی آخرین گزارش‌های آمار از اشتغال کشور نشان می‌دهد که ۶/۳۵ درصد از جمعیت در سن کار شاغل هستند. بر این اساس از حدود ۲۷ میلیون و ۷۴ هزار نفر از جمعیت فعال کشور، ۲۳ میلیون و ۸۱۳ هزار نفر شاغل و سه میلیون و ۲۶۰ هزار و ۸۰۰ نفر بیکار هستند [روزنامه مستقل، ۱۱ تیرماه ۱۳۹۸]. هرچند وجود این میزان بیکاری که در روزنامه مستقل آورده شده است گویای آمار بالای بیکاری در کشورمان است، اما دامنه فاجعه بیکاری بسیار بیشتر از آن میزانی است که گزارش شده است. چراکه مسئولان حکومتی به‌روال معمول همواره سعی دارند واقعیت‌های دهشتناک جامعه را لاپوشانی کنند

و تنها از سر ناچاری گاهی گوشه‌هایی از ابعاد آن را آشکار می‌کنند. در کشور ما کمتر روزی است که خبر یا گزارش واگذاری بخش‌هایی از اموال عمومی به بخش خصوصی در جای‌جای آن به‌گوش نرسد. در این ارتباط آقای رضا وفایی یگانه، در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری ایسنا، ۲۸ تیرماه ۱۳۹۸، اظهار کرد: "از مجموع ۹۳۲ هزار نفر از زنان بیکار جامعه، ۶۵ درصد دارای تحصیلات عالی هستند." آقای وفایی یگانه در ادامه همین گفت‌وگو افزود: "حدود ۷/۱۹ درصد از کل جمعیت فعال کشور یا بیکار بوده و یا با وجود اشتغال در بازار کار خواهان کار بیشتر هستند. ... حدود ۴۲ درصد افراد فعال جامعه، یا بیکار هستند یا اینکه اشتغال ناقص دارند." البته آقای وفایی یگانه در این گفت‌وگو از اینکه افراد با اشتغال ناقص در آمارهای دولتی جزو انبوه لشکر بیکاران محسوب نمی‌شوند سخنی به‌میان نمی‌آورد. بیکاری جوانان تحصیل کرده جوای کار که از یافتن کاری در رشته تخصصی‌شان با حقوقی مکفی ناامید شده‌اند، از معضل‌های بزرگ فراروی جامعه است. در ایران کمتر خانواده‌ای می‌توان یافت که فرزند تحصیل کرده‌ای بیکار در خانه نداشته باشد. اکثر این خانواده‌ها در شمار قشرهای فقیر و متوسط جامعه هستند، یعنی مردمانی که با هزار خون دل خوردن توانسته‌اند هزینه تحصیل فرزندان‌شان را تأمین کنند و اینک برای اشتغال و زندگی معمول جگرگوشه‌های خود در حال و آینده هیچ دورنمای روشنی نمی‌بینند. معاون توسعه امور اجتماعی و عمومی سازمان مدیریت ایران اعلام کرد: "۴۲ درصد بیکاران کشور فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها هستند. تنها دو روز پیش معاون آموزشی وزیر علوم خبر داد که ۱۷ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها بیکار هستند" [کانال تلگرامی صدای آمریکا، ۳۱ تیرماه ۱۳۹۸]. این آمار گرچه نمی‌تواند عمق ستم به جوانان را نشان دهد، با وجود این خود به‌تنهایی افشاگر است.

بیکاری و نبود فرصت‌های شغلی، کل کشورمان و تمامی مراکز شهری و استان‌ها را فراگرفته است. از آنجایی که بعد از گذشت بیش از چهل سال از حکومت جمهوری اسلامی مشکل حمل‌ونقل شهری بالخصوص در شهرهای بزرگ به‌صورتی لاینحل در آمده است و مسئولان حکومتی برای رفع مشکل آن هیچ تدبیری نمی‌کنند، افرادی با ماشین‌های شخصی به‌صورتی گسترده به جابه‌جایی شهروندان در سطح شهرها می‌پردازند تا از این راه کمک درآمدی هم کسب کنند. این مسئله مخصوصاً در تهران، نمونه‌هایی فراوان دارد. بر همین اساس، افراد زیادی که در شهرهای مختلف کشور بیکارند با تهیه اتومبیل به تهران می‌آیند تا مسافرکشی کنند. آنان شب‌ها را نیز در ماشین خود می‌خوابند. آقای محسن پور سید آقایی، معاون حمل‌ونقل و ترافیک شهرداری، نیز به این موضوع

اسف‌انگیز اذعان کرد و گفت: "جوانانی را می‌بینیم که با کمک یکدیگر ماشین خریده و محلاتی را به‌عنوان پاتوق و گعده در نظر گرفته و ماشین خوابی می‌کنند. این‌ها جوانان شهرهای دیگری هستند که به‌دلیل نبود شغل به تهران می‌آیند. ... بچه‌های یک استان در یک محله و استان‌های دیگر در محلات دیگر جمع می‌شوند و در خودروهایشان می‌خوابند" [بهار نیوز، ۳۱ تیرماه ۱۳۹۸]. بسان دیگر مسئولان و کارگزاران حکومتی، سید آقایی درباره علت این میزان بیکاری که از سیاست‌های ضد مردمی رژیم ولایت فقیه ناشی می‌شود، سکوت پیشه می‌کند.

از سویی دیگر، ما شاهد برخورد خشن و غیر انسانی مزدوران رژیم به دست فروشان، که تلاش می‌کنند از این راه امرار معاش بکنند رو به رو هستیم. به عنوان نمونه روز اول تیرماه مأموران نیروی انتظامی و آگاهی با یورش وحشیانه به دست‌فروشان گردشگاه زریبار، تمامی هست و نیست آنان را شکسته و به‌هم ریختند و چند دست‌فروش را نیز بازداشت کردند. گفته می‌شود: حمله به دست‌فروشان بنا به درخواست ملا مصطفی شیرزاد، امام جمعه میروان، صورت گرفته است. این عمل سرکوبگرانه بازتابی گسترده در شبکه‌های اجتماعی پیدا کرد. علیرضا زاهدیان، معاون طرح‌های آمار مرکز آمار ریم، در سخنرانی در "کنگره علوم سلامت"، باروری و فرزندآوری، در تاریخ ۲ خردادماه ۱۳۹۶، اظهار داشت: "با ایجاد ۹۰۰ هزار شغل در سال ۱ درصد [یک درصد] از نرخ بیکاری کاهش پیدا می‌کند." آقای زاهدیان در این سخنرانی عمداً نمی‌گوید که رژیم نفع‌تپا شغلی ایجاد نمی‌کند و نخواهد کرد، بلکه با اجرای طرح نولیبرالی تعدیل نیروی انسانی نیز هر دم بر تعداد بیکاران می‌افزاید. بحران عمیق و حادی که اقتصاد بیمار کشور را فراگرفته - از جمله افزایش بی‌رویه تحریم‌های جدید و ضد انسانی آمریکا و متحدانش و بی‌اعتنایی رژیم جهل و جنایت جمهوری اسلامی نسبت به سرنوشت آحاد مردم میهن‌مان - در بهبود اوضاع وخیم کار و کاهش نرخ بیکاری برای جویندگان کار چشم‌اندازی روشن در افق آینده نمی‌گشاید.

مسئله این وضعیت به فقر و تنگدستی هرچه بیشتر محرومان و زحمتکش‌شان منجر خواهد شد. چاره کار داشتن اقتصادی عادلانه بر مبنای احترام به کرامت انسانی است که در ساختار ضد مردمی رژیم ولایتی محلی از اعراب ندارد. ما برآنیم که بدون تشکل توده‌ها و بدون مبارزه همه خلق‌های میهن‌مان در مسیر طرد رژیم ولایت فقیه، حل مسئله بیکاری همانند دیگر معضل‌های مزمن در کشور امکان‌پذیر نیست.

## ادامهٔ بن بست سیاست‌های حاکمیت با تغییرهای ...

"نظام" بیرون می‌آیند و درواقع توضیح واضح‌تر یا تهراتی‌اند کهنه و فرسوده که به بحران‌ها و مشکلات مردم کمکی نخواهند کرد و بنا بر این در سطح جامعه با تمسخر و حتی تنفر دیده و شنیده می‌شوند و بیشتر به‌درد برنامه‌های بخش فارسی بی‌بی‌سی می‌خورند.

مثلاً علی خامنه‌ای "تمدن‌سازی نوین اسلامی" را وعده می‌دهد یا هفته گذشته مصباح یزدی برای جبران بی‌اعتباری جایگاه ولی فقیه به مردم می‌گوید خامنه‌ای تا به‌حال هیچ اشتباهی نکرده و از این جهت "فرشتگان در مقابل آیت‌الله خامنه‌ای خضوع می‌کنند." مردم خوب می‌دانند که رئیس‌جمهور "نظام" به آنان دروغ می‌گوید و وعده‌هایش فریبکارانه‌اند و همچنین می‌بینند جنایتکاری مانند ابراهیم رئیسی در کسوت قاضی‌القضاتی رژیم ادعای عدالت‌خواهی می‌کند. در این چارچوب سران جناح‌های اصلاح‌طلبان مانند خاتمی و نظریه‌پردازانی از سنخ تاج‌زاده‌ها هم با طرح خطر اصلی و آینده‌هراسی در صورت انجام حرکت‌های مردمی نقش مردم در تعیین سرنوشتشان را به‌حضور "پرشور" پای صندوق‌های رأی انتخابات فرمایشی تنزل می‌دهند. در این ارتباط گفته‌های هاشم آقاجری توجه‌برانگیز است. او می‌گوید: "گاهی اصلاح‌طلبان آن‌چنان از صندوق رأی حرف می‌زنند و آن‌چنان صندوق رأی و جنبش اجتماعی را رودرروی هم قرار می‌دهند که گویی جنبش اجتماعی ضد و مانع صندوق رأی و اصلاحات درون سیستمی است."

در این اوضاع حساس، عملکرد حاکمیت مطلق علی‌خامنه‌ای در مقام ولی فقیه، افق آینده تحول‌ها در میهن‌مان را مسدود کرده و اوضاع را مخاطره‌آمیزتر خواهد کرد. مادامی که خامنه‌ای یا هر شخصیت دیگری در مقام "نماینده خدا بر زمین" به‌هدف "حفظ نظام" در همه امور برای مردم و کشور تعیین تکلیف می‌کند، در همچنان بر این پاشنه خواهد چرخید. برخلاف شعار "انتخابات تحریم شکن" تاج‌زاده و درخواست خاتمی از مردم به فداکاری در انتخابات فرمایشی، ما معتقدیم با شعار "حذف کامل حاکمیت ولایت فقیه" می‌توان با بسیج کردن لایه‌ها و طبقه‌های اجتماعی میهن‌مان دیکتاتوری را عقب‌نشاند و همچنان با دست‌اندازی‌ها و مداخله‌های امپریالیستی دولت ترامپ مقابله کرد.

## ادامهٔ بن بست سیاست‌های حاکمیت با تغییرهای ...

طبقاتی‌شان را همراه با سرکوبگری سد می‌کنند به‌خوبی تشخیص داده‌اند و بنا بر این با آگاهی‌ای بیشتر به مقاومت در برابر سرکوب حکومتی و سازمان‌دهی تشکلهای مستقل صنفی و حرکت‌های اعتراضی و مدنی‌ای کم‌سابقه دست زده و می‌زنند. آنان به‌دلیل غلبهٔ کنونی بی‌عدالتی شدید بر زندگی معیشتی‌شان به ضرورت سازمان‌یافتگی در راه گذار از حکومت استبدادی اسلامی به سوی تغییر به‌منظور دموکراتیک کردن شئون اساسی جامعه پی برده‌اند. در این فرایند، سیاست‌ورزان و نظریه‌پردازان "اصلاح‌طلبان"ی مطیع رهبری جایگاهی ندارند، زیرا آنان از حرکت و پویایی جامعه بازمانده‌اند.

از علی‌خامنه‌ای گرفته تا سیاستمداران و نظریه‌پردازان متصل به حکومت، همگی، به‌منظور مدیریت بحران حائل بر کشور و جامعه‌مان با لاپوشانی کردن واقعیت‌های انکارناپذیر، آینده و سرنوشت کشورمان را با مستقر ماندن حکومت ولایتی گره‌خورده به همدیگر و درهم‌تنیده نشان می‌دهند. آنان چنین عنوان می‌کنند که وضعیت بحرانی حاضر و سنگینی بار آن بر مردم در مجموع معلول اقدام‌های دولت ترامپ است و تلاش می‌کنند "تداوم نظام"، حفظ امنیت ملی، و راه برون‌رفت کشور از وضعیت بحرانی را همگی همچون موضوع‌هایی پیوسته به هم و واحد به مردم القا کنند. در این ارتباط می‌توان به‌طور مثال به این جملهٔ آقای محمد خاتمی، رئیس‌جمهوری اسبق، در نشست "شورای مرکزی حزب پیشرو اصلاحات"، ۲۸ تیرماه ۹۸، اشاره کرد که دربارهٔ انتخابات آینده (که در اسفندماه ۹۸ برگزار می‌شود) می‌گوید: "اصلاح‌طلبان و مردم ناراضی باید فداکاری و از خود گذشتگی کنند و به‌خاطر ایران پای صندوق‌ها بیایند تا جلوی خطر اصلی گرفته شود". باید پرسید منظور از "خطر اصلی" به‌خطر افتادن حاکمیت "اسلام سیاسی" بر کشور است یا به‌خطر افتادن آیندهٔ مردم ایران، حفظ صلح، و حاکمیت ملی است؟ توجه‌برانگیز آنکه، آقای خاتمی از مردم می‌خواهد فداکاری کنند. یعنی با پذیرفتن وضع موجود باز هم به همان "انتخاب بین بد و بدتر" تن بدهند. ایشان از سران نظام محترمانه تقاضا می‌کنند که اندکی "اصلاحات" را از آن بالا به مردم عطا فرمایند. او می‌خواهد: "حاکمیت حکومت آزادتر و دارای سعه صدر بیشتر نسبت به مردم را تضمین کند".

همچنین آقای مصطفی تاج‌زاده در پیامی توییتی و کلیپی ویدیویی در هفته گذشته، ۹ مردادماه، با تأکید بر ضرورت اجرای "انتخابات پرشور"، خواستار آن شد که انتخابات آتی در اسفندماه ۹۸ به‌منظور مبارزه با ترامپ "انتخابات تحریم‌شکن" و به‌منزلهٔ شعاری ملی مطرح شود و افزود: به‌شرطی که انتخاباتی آزاد غیراستصوابی و رقابتی باشند! مصطفی تاج‌زاده در توضیح چگونگی اجراء شدن "انتخابات آزاد" و "تحریم‌شکن" مورد نظرش، سنخ دیگری از انتخابات را در حکم راهبرد "اصلاح‌طلبان" و زیر نام: "انتخابات مشروطه"، ابداع می‌کند. او همچنین مدعی می‌شود: "انتخابات آزادی [!] که تا حالا [اما اصلاح‌طلبان] ازش دفاع می‌کردیم به‌لحاظ دموکراتیک بود، به‌لحاظ قانون اساسی و به‌لحاظ حقوق شهروندی بوده‌ست. امروز همهٔ آن جنبه‌ها هست". باید گفت که ادعای عجایب‌انگیز دربارهٔ انتخابات‌های گذشته و ابداع نوع‌هایی جدید از انتخابات آزاد از سوی تاج‌زاده بسیار سؤال‌برانگیزند. از ایشان باید پرسید واقعاً چگونه در انتخابات فرمایشی مهندسی‌شده به‌وسیله دیکتاتوری ولایتی انتظار داشته است برای دموکراسی، قانون اساسی و حقوق شهروندی کاری کنند و در این شیوهٔ انتخاب بین بد و بدتر ایشان می‌تواند دستاوردی مهم و پایدار را نشان دهد؟

اینکه آقای محمد خاتمی مردم را به شرکت در انتخاباتی بدیع با نام "انتخابات فداکارانه" فرامی‌خواند و آقای مصطفی تاج‌زاده هم نوع‌هایی جدید و من‌درآوردی از انتخابات آزاد مانند "انتخابات تحریم‌شکن" و "انتخابات مشروطه" را به مردم توصیه می‌کند همه از بن‌بست نظری و پیامدهای پیروی کردن از پروژهٔ "اعتمادسازی با حاکمیت" حکایت دارند. پروژهٔ "اعتمادسازی با حاکمیت" از ۱۳۹۲ تا کنون هدفش بیرون نگهداشتن مردم و مهار کردن جنبش مردمی و همگامی با اقدام‌های حکومتی در مسیر مانع شدن مردم در داشتن نقش (نقشی که در آینده و سرنوشت کشور تعیین‌کننده است) در صحنهٔ تحول‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بوده است. بیان این قبیل نظریه‌ها و توصیهٔ آن‌ها از جانب اصلاح‌طلبانی مانند محمد خاتمی و تاج‌زاده که تا حد معینی اثرگذار هستند، نشانگر بازماندگی‌شان از روند آگاه‌تر و متحول‌تر شدن جامعه و

در حال حاضر بی‌توجهی به خواست‌های مردم و تکاپوی مردم و مبارزان و فعالان امرشان در دستیابی به آزادی‌ها و عدالت اجتماعی است. این متعهد نبودن به مطالبات مردم آنجا به‌روشنی آشکار می‌شود که تاج‌زاده در پیام توییتی‌اش می‌افزاید: "به‌هر حال راهبرد کلی ما به انتخابات انتخابات تحریم‌شکن یا انتخابات آزاد است در سطح ملی... به‌میزانی که ما توانستیم این شرایط را تحقق ببخشیم [!] مسئولیت می‌پذیریم و به‌هر دلیلی که مانع شدند به جامعه اعلام می‌کنیم مانع شدند و ما در این زمینه مسئولیتی نداریم." باید از ایشان پرسید پس از اینکه نتوانستید شرایط مورد نظرتان را "تحقق" ببخشید و اعلام کردید "در این زمینه مسئولیتی" ندارید، چه خواهید کرد؟ آیا حاضر هستید به‌نحوی مؤثر - برای مثال از طریق حضور در اعتراض‌های علنی در کف خیابان - دیکتاتوری و حاکمیت ولایت فقیه را همراه با مردم به‌چالش بکشید؟

مگر غیر از این است که جنبش اجتماعی‌ای گسترده (برخلاف توصیه‌های ماماشات‌گرایانهٔ شما و آقای خاتمی) بر گرد شعار "رای من کو" در خیابان‌ها حاکمیت را - به‌دلیل عمل نکردن به شرایط مورد نظر شما در این ویدئو کلیپ در انتخابات ۸۸ - بسیار صریح به‌چالش کشید؟ همچنین مگر غیر از این است که از سال ۱۳۹۲ تا به‌حال هواداران کاروان اعتدال‌گرایی - اصلاح‌طلبی با شرکت جستن در انتخابات فرمایشی اصلاح‌طلبان با ادعای نخنما شدهٔ دفاع از "دموکراسی، قانون اساسی، حقوق شهروندی" به خواست مردم پشت کردند؟

روشن است که صاحبان و مروجان این قبیل نظریه‌های کهنه و پوسیده شده که به استحالهٔ رژیم ولایتی امید بسته‌اند هنوز هم ذهنیت بسیار پستی جامعه را نشناخته‌اند (البته در بهترین حالت آن)، و هنوز هم به مطالبات بی‌درنگ لایه‌ها و طبقه‌های مربوط به کار و زحمت - یعنی اکثر مردم میهن‌مان - و گشودن گره آن‌ها به‌طور عاجل چندان اهمیتی قائل نیستند. البته خاتمی‌ها و تاج‌زاده‌ها متوجه "خطر"ها هستند اما در چارچوب حفظ منافع لایه‌های خاص اجتماعی‌شان و پیرامون استحکام اسلام سیاسی در این "نظام" و به‌ویژه هراس از حضور فعال و اثرگذار مردم در تحول‌های اجتماعی و سیاسی. بنا بر این به خواب خرگوشی‌شان ادامه داده‌اند. این رویهٔ ما، توهمی که می‌توان با تغییرهایی در شکل (که تا کنون صوری بوده‌اند) و از بالا رویه پایین، بن‌بست سیاسی - اقتصادی و بحران بین‌المللی "نظام" را در پای صندوق‌های رای حل کنند.

حزب تودهٔ ایران، در بهمن‌ماه سال گذشته، در تحلیل روند اوج‌گیری بحران‌ها، اعلام کرد که رژیم ولایت فقیه در بُعدهای سیاسی و اقتصادی به بن‌بست رسیده است. در این تحلیل آمده است: "برخلاف گزافه‌گویی‌های سران حکومت جمهوری اسلامی، آنان در حل کردن یا حتی کاهش دادن اثرهای بحران‌های سیاسی و اقتصادی در عرصهٔ داخلی و همین‌طور در روابط بین‌المللی ناموفق بوده‌اند." تأکید حزب ما بر این نکته مهم بود که "در صورت ادامه دادن به سیاست‌های کنونی، نمی‌توان بر عامل‌هایی تعیین‌کننده انگشت گذاشت که در آینده‌ای پیش‌بینی‌شدنی بتوانند از پس حل بحران‌ها برآیند و بر تضادهای عرصهٔ داخلی به‌نفع اصحاب قدرت رژیم ولایتی غلبه کنند یا تأثیر اساسی بگذارند" [به‌نقل از: "نامهٔ مردم"، شماره ۱۰۶۹، ۱ بهمن‌ماه ۱۳۹۷].

حزب تودهٔ ایران همچنین یکی از گزینه‌های موجود در برابر اصحاب قدرت رژیم به‌منظور مدیریت کردن این بن‌بست سیاسی و اقتصادی را بدین صورت پیش‌بینی کرد: "بنابراین برای مقابله و مدیریت بحران داخلی سران قدرت همراه با انجام تغییرهای شکلی هم‌زمان مجبورند در راستای مدیریت کردن بحران تهدیدهای بین‌المللی و به‌ویژه تخفیف تبعات تحریم‌های دولت آمریکا تصمیم‌های کلیدی‌ای مشخص بگیرند" [به‌نقل از: "نامهٔ مردم"، شماره ۱۰۷۲، ۱۳ اسفندماه ۹۷]. حزب تودهٔ ایران دربارهٔ ورشکستگی نظری و عملی اصلاح‌طلبان و اصولگرایان در برابر خیزش و اعتراض توده‌ها نیز به شروع رویکرد تغییرهای شکلی در گفتمان اصولگراها و اصلاح‌طلبان اشاره کرد و نوشت: "از این‌روی، نظریه‌پردازانی مانند امیر محیبیان، علیرضا زاکانی در طیف اصولگرا و مصطفی تاج‌زاده و عباس عبدی در جریان اصلاح‌طلبان که خود را نوادیشان اسلام سیاسی می‌دانند، همراه با اصحاب قدرت، در راه به‌وجود آوردن تغییرهای شکلی تلاش می‌کنند" [به‌نقل از: "نامهٔ مردم"، شماره ۱۰۷۰، ۱۵ بهمن‌ماه ۹۷]. در این ارتباط در کنار نظریه‌های پیش‌گفتهٔ خاتمی و تاج‌زاده، به سخنان اخیر احمد توکلی (اصولگرا) هم می‌توان اشاره کرد که می‌گوید: "مردم" می‌فهمند که ما صادق نیستیم و انقلاب و اسلام را پله قرار داده‌ایم. کثیری از مردم الآن به این نتیجه رسیده‌اند که مسئولین برای خودشان جیب و داد می‌کنند و ماها را سیر بلا قرار داده‌اند که به هدف‌های خودشان برسند" [به‌نقل از: "سایت فرارو"، ۶ مردادماه ۹۸].

سران حاکمیت برخلاف گزافه‌گویی‌ها در رویارویی با بحران‌های ریشه‌دار داخلی و تهدیدهای خارجی از جانب دولت راست افراطی ترامپ و نیز به‌رغم پاره‌ای از مانورهای دیپلماتیک، در حل بحران‌ها ناتوان‌اند و کشورمان را در وضعیتی خطرناک و بغرنج قرار داده‌اند. عمده اقدام‌های سران حاکمیت افاضات و سخنوری‌هایی‌اند که از دهان شخصیت‌ها و جریان‌های مطرح متصل به

## ادامهٔ تحریف واقعیت‌ها شیوهٔ درست ...

حزب تودهٔ ایران و حزب چپ ایران (فدائیان خلق) به قلم "اسماعیل ص." منتشر شد که نمونه‌ای روشن از شیوهٔ برخورد قلمی و تبلیغاتی‌ای است که پیشتر به آن اشاره شد. از آنجا که این مطلب را سایت "به‌پیش" منتشر کرده است، آن هم چند روز پس از برگزاری نخستین کنگرهٔ حزب چپ ایران (فدائیان خلق) که یکی از فراخوان‌هایش "اتحاد عمل و همکاری نیروهای چپ" بوده است، مناسب دانستیم پاسخی هرچند کوتاه به موضوع‌های مطرح شده در آن بدهیم.

البته برای ما روشن است که سایت "به‌پیش" ارگان رسمی نظری حزب چپ ایران (فدائیان خلق) نیست. این سایت ناشر نظرهای گوناگونی است که گه‌گاه ممکن است با نظرهای رسمی این حزب تفاوت داشته باشد. نکتهٔ تأمل‌برانگیز اینکه سایت "به‌پیش" در صفحهٔ "دربارهٔ ما" و در توضیح شیوهٔ کارش از جمله می‌نویسد: "تارنمای 'به‌پیش' اکنون در خدمت حزب چپ ایران (فدائیان خلق)، برای اشاعهٔ ارزش‌ها و دیدگاه‌های این حزب عمل می‌کند و سیاست‌های کلان و خرد آن را، در برآمد سیاسی ارگان‌های مختلف آن، بازتاب می‌دهد." و در پایان توضیح شناسنامهٔ سایت، به این نکتهٔ مهم اشاره می‌شود که "مستند بودن، محترمانه بودن (با پرهیز از توهین و زبان پرخاشگر) و کیفیت داشتن کارهای ارائه‌شده برای انتشار مقالات لازم‌اند." (نقل از سایت "به‌پیش"، دربارهٔ ما؛ تأکیدها در اینجا و جاهای دیگر از ماست.)

حال ببینیم مطلب منتشر شده در سایت "به‌پیش" تا چه حد "مستند" است و از "کیفیت" برخوردار است که هیئت تحریریهٔ این سایت با توجه به رعایت نکته‌هایی که در شناسنامهٔ سایت بر آنها تأکید شده است، انتشار آن را مناسب تشخیص داده‌اند. نویسندهٔ مطلب در ابتدا می‌نویسد: "به باور من مشترکات و تمایزات اساسی بین این دو جریان وجود دارد" و سپس هدفش از تنظیم این نوشته را چنین بیان می‌کند: "تلاش می‌کنم آنها را در این نوشته تفکیک کنم." (نقل از سایت "به‌پیش"، دیدگاه‌ها، یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۳۹۸ - ۴ اوت ۲۰۱۹)

نویسنده در نخستین بخش نوشته‌اش اشاره می‌کند که حزب تودهٔ ایران (برخلاف حزب چپ ایران) در واقع حزبی است با اعتقادات ایدئولوژیک: "حزب توده ایران باورمند به ایدئولوژی مارکسیست-لنینیست هست و هدف‌های دور و نزدیک، و مشی سیاسی و سازمانی آن، بر انطباق این جهان‌بینی بر شرایط ویژهٔ جامعهٔ ایران ناشی می‌شود. این حزب مبنای کاری خود را عمدتاً از اصول مارکسیستی که توسط مارکس، انگلس و سپس لنین نوشته شده فرامی‌گیرد؛ هیچ‌وقت دیده نشده که حزب توده نظرات مخالف این بزرگواران و اندیشمندان قرون نوزده و اوایل بیست داشته باشد، از این نظر در روش خود استوار است." در همین یک بند، تناقضی در نوشته دیده می‌شود. نویسنده در یک جمله می‌گوید که حزب ما "ایدئولوژی مارکسیست-لنینیست" را در "انطباق جهان‌بینی بر شرایط ویژهٔ جامعهٔ ایران" به کار می‌برد، و در جملهٔ بعدی می‌نویسد که "هیچ‌وقت دیده نشده که حزب ما با نظرات آن بزرگواران و اندیشمندان" مخالفت نکرده است. بله ما با اصول علمی و بنیادی جهان‌بینی ماتریالیستی و اندیشه‌های علمی مارکسیسم-لنینیسم مثل اصول هر علم دیگری برخورد می‌کنیم. مادام که خلاف آنها ثابت نشده است، آن اصول علمی را با توجه به شرایط مشخص و موجود جامعه، به کار می‌بندیم. بله، ما در این روش خود استواریم، و آن را جزم‌گرایی نمی‌دانیم.

برنامهٔ مصوب ششمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران در زمینه جهان‌بینی حزب از جمله می‌گوید: "جهان‌بینی حزب توده ایران، حزب طبقهٔ کارگر و زحمتکش ایران، بر پایهٔ اندیشه‌های علمی مارکسیسم-لنینیسم بنا شده است، و هدف‌های دور و نزدیک، و مشی سیاسی و سازمانی آن، از انطباق خلاق این جهان‌بینی علمی و انقلابی بر شرایط ویژهٔ جامعهٔ ایران، ناشی می‌شود... پاسخ ما به کسانی که ما را به علت پایبندی به اعتقاداتمان، به جزم‌گرایی متهم می‌کنند، روشن است: مارکسیسم-لنینیسم، جهان‌بینی پویایی است که در جریان تکاملی جامعه بشری و در روند مبارزه اجتماعی-طبقاتی، صیقل می‌یابد، بسط پیدا می‌کند و همراه با پیشرفت علم و بینش بشر، تدقیق و تصریح می‌شود."

در مطلبی که اخیراً در "نامهٔ مردم"، شمارهٔ (۱۰۸۱، ۱۷ تیرماه ۹۸، با عنوان: "دربارهٔ سردرگمی و سترونی اندیشه‌های چپ نو" منتشر شد، از جمله یادآوری کردیم: "فرزانهٔ فرهیخته رفیق احسان طبری در نوشتهٔ پرمحتوای خود به نام 'در ژبایش آتش' که به مناسبت صدوشصتمین سالگرد تولد کارل مارکس نگاشته بود، در رد این‌گونه اتهام‌ها به حزب تودهٔ ایران و تأکید بر برداشت توده‌ای از اندیشه‌های دوران‌ساز مارکس، انگلس، و لنین، می‌نویسد: 'مارکسیسم مجموعه‌ای از جزئیات لایتغیر نیست، دگم نیست، علم است. با آنکه یک سیستم فکری است، ولی سیستم جامد نیست، سیستم فکری رشدیابنده است...' و در همان مطلب دوباره تأکید کردیم: "حزب ما هیچ‌گاه معتقد نبوده و نیست که مارکسیسم صرفاً بازخوانی جامد نقل‌قول‌هایی پراکنده و جدا شده از متن و لحظه‌های معین تاریخی است که در همه و هر شرایطی اجراشدنی‌اند. بر اساس چنین اعتقادی بود که لنین نیز در روند پیش بردن امر انقلاب بلشویکی در روسیهٔ عقب‌ماندهٔ آن زمان، ارزیابی‌های مشخص مارکس در قرن نوزدهم در زمینهٔ پیش‌شرط‌های تحقق انقلاب سوسیالیستی را مطابق با شرایط مشخص اوایل قرن بیستم روسیه بازبینی کرد و به کار بست. امروزه نیز هستند کسانی که به نام دفاع از مارکسیسم-لنینیسم، با تکرار سطحی برخی فرمول‌ها و نقل‌قول‌های اندیشمندان بزرگ فلسفهٔ علمی و پیشگامان جنبش طبقهٔ کارگر و بدون درک درست از آنها و ضرورت تاریخی‌شان، تنها کارشان تاختن به حزب تودهٔ ایران و مبارزهٔ انقلابی آن است." در ادامه همین مطلب، به نقل از لنین آمده است: "مارکس و انگلس همیشه به درستی می‌گفتند که تئوری ما جزمی نیست، بلکه راهنمای عمل است، و صرف حفظ کردن و تکرار فرمول‌هایی را که در بهترین حالت فقط وظایف کلی ما را نشان می‌دهند و در شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دورهٔ معین از روند تاریخی ناگزیر قابل‌تغییرند، مسخره می‌کردند." (و.ا. لنین، "نامه‌هایی دربارهٔ تاکتیک"، آوریل ۱۹۱۷، از مجموعهٔ آثار لنین، انتشارات پروگرس، چاپ ۱۹۶۴، جلد ۲۴، صفحه‌های ۴۲ تا ۵۴)

نویسندهٔ مطلب "تفاوت‌های حزب تودهٔ ایران و حزب چپ ایران (فدائیان خلق)"، در جایی دیگر از نوشته‌اش می‌نویسد: "حزب توده ایران گرایش ناگسسته‌ای با اتحاد شوروی داشته و آن‌چنان در این زمینه افراط‌گری کرده که حتی استقلال حزبی خود را از دست داده بود."

این نوع اتهام‌ها در مورد "از دست دادن استقلال حزبی" نیز از نوع اتهام‌های دستگاه‌های امنیتی چه در رژیم شاه و چه در رژیم ولایتی کنونی است که چپ ایران و به طور خاص به حزب تودهٔ ایران را "وابسته به شوروی" معرفی می‌کنند، و تکرار آن در این مطلب در سایت "به‌پیش" مایهٔ تأسف بسیار است. این یادآوری کوچک نیز ضروری است که در پی فروپاشی اتحاد شوروی و باز شدن مخزن اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی، تلاش بسیاری از سوی دستگاه‌های امنیتی-اطلاعاتی جمهوری اسلامی و همچنین کشورهای امپریالیستی به منظور اثبات وابستگی حزب‌های کمونیستی و کارگری جهان به شوروی انجام شد. نویسندهٔ مطلب منتشر شده در سایت "به‌پیش" قاعداً باید بداند که "سند" معتبری که دستگاه‌های امنیتی رژیم در این باره پیدا کردند و آن را انتشار دادند نامهٔ رفیق علی خاوری به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی برای باز کردن مرزهای آن کشور (شوروی) و کمک به مهاجران سیاسی‌ای بود که تلاش داشتند از چنگال رژیم جنایت‌پیشهٔ اسلامی در ایران خلاصی پیدا کنند. البته در آن مجموعه "سندها"ی جمهوری اسلامی مطالب دیگری دربارهٔ دیگر سازمان‌های ایرانی، از جمله سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نیز منتشر شد که نویسنده لایذ از آنها بی‌اطلاع نیست.

در جای دیگری از مطلب ادعا شده است که: "حزب تودهٔ ایران از نظر استراتژیک می‌خواهد که نظام سوسیالیستی با حفظ اصل دیکتاتوری پرولتاریا با تعدیل‌هایی که نسبت به شکست نظام شوروی داشته برقرار نماید. اما سؤال اساسی این است که با توجه به اعتقادات پایه‌ای آنها، در صورت عدم تمایل اکثریت مردم نسبت به آنها، حاضر به کناره‌گیری از قدرت خواهند بود؟"

این هم نمونه روشنی از شیوه‌های تبلیغاتی مغرضانه به‌منظور اثبات نظری است که هیچ‌گونه زمینهٔ عینی ندارد. در هیچ کدام از سند‌های برنامه‌ای حزب توده ایران و تحلیل‌های حزب این "نظر استراتژیک" وجود ندارد که حزب ما در شرایطی که تحول اجتماعی ایران در مرحلهٔ ملی و دموکراتیک است، خواهان پیاده کردن "دیکتاتوری پرولتاریا" در ایران است! هدف غایی همهٔ کمونیست‌های جهان برقراری سوسیالیسم و کمونیسم، حاکمیت زحمتکشان، در جوامع بشری است، ولی این موضوع ارتباطی با وضع کنونی و مرحلهٔ کنونی تحول در ایران ندارد. جالب است که سال‌های پیش، حزب ما از سویی

مخالف این مورد حمله قرار می‌گرفت. رفقای

## ادامهٔ تعریف واقعیت‌ها شیوهٔ درست ...

حزب چپ ایران (فدائیان خلق) قاعدتاً باید به‌خاطر داشته باشند که در سال‌های دههٔ ۱۳۵۰ چریک‌های فدایی خلق حزب ما را به‌خاطر نادرست دانستن مشی چریکی به "راست‌روی" و "ریویزیونیسم" متهم می‌کردند. در جای دیگری از مطلب ادعا می‌شود: "حزب توده ایران هیچ انتقادی را برنمی‌تابد و عرضه‌کنندگان آن را دشمنان طبقاتی قلمداد خواهد کرد. آنها خط قرمز شدیدی در این رابطه دارند."

این هم ادعای نادرست دیگری که پاسخ به آن روشن است. حزب تودهٔ ایران نه‌فقط انتقادهای سازنده را می‌پذیرد، بلکه به عنوان حزبی هوادار سوسیالیسم علمی، خود نیز از مواضع سیاسی و سازمانی خود انتقاد می‌کند و آن را شیوه‌ای درست برای بهبود کار حزبی می‌داند. حزب تودهٔ ایران نخستین حزب سیاسی کشور بود که با انتشار اثر مهم "انتقاد و انتقاد از خود"، نوشتهٔ رفیق جان‌باخته فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، بر این اصل مهم مَهر تأکید زد و نوشت: "انتقاد و انتقاد از خود یکی از اصول اساسی فعالیت احزاب کمونیست و کارگری است. انتقاد از خود تابعی است از انتقاد اجتماعی که حزب در جامعه مطرح می‌سازد. حزب طبقهٔ کارگر باید خود را همواره در سطح وظایفش نگاه دارد. یعنی هم مشی سیاسی، هم کارایی سازمانی و هم کیفیت اعضای خود را آن‌چنان تکامل بخشد که در هر لحظه قادر به انجام وظایفش باشد و این امر مقدور نیست مگر اینکه انتقاد و انتقاد از خود در درون حزب به یک روند مداوم بدل شود." (نقل از جُستار "انتقاد و انتقاد از خود"، نوشته رفیق فرج‌الله میزانی (جوانشیر)، ص ۶) نویسندهٔ مطلبی که سایت "به‌پیش" منتشر کرده است، اگر مختصر تلاشی کرده بود و به اسناد مصوب نشست‌های حزب تودهٔ ایران در دهه‌های اخیر رجوع کرده بود، درمی‌یافت که حزب ما، برای نمونه، سیاست‌های خود در سال‌های اولیهٔ پس از انقلاب بهمن ۵۷ را به نقد کشیده است و نتایج آن را نیز برای اطلاع همگان منتشر کرده است. (نگاه کنید به سند: "تره‌هایی دربارهٔ سیاست حزب تودهٔ ایران در انقلاب بهمن ۱۳۵۷"، مصوب پنجمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران، مهر ۱۳۸۲. برای اطلاع از نمونه‌های دیگر از انتقادهای حزب، همچنین نگاه کنید به سند چهارمین کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران دربارهٔ: "بحثی اولیه پیرامون علل و عوامل فروپاشی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم"، بهمن‌ماه ۱۳۷۶).

در مطلب یادشده در "به‌پیش"، در بخشی دیگر ادعا شده است که: "حزب تودهٔ ایران از آزادی بیان، حقوق احزاب و اعلامیه حقوق بشر دفاع می‌نماید، اما با توجه به ایدئولوژی مسلط در این حزب، تردید وجود دارد که اگر این حزب به قدرت برسد همچنان به این اصول پایبند باشد." روشن است که این نوع برچسب زدن و برخورد انتزاعی، پندارگرایی، و پیش‌داورانه، آن هم بدون ارائه دادن هیچ‌گونه استدلال منطقی و مستندی، فقط "قصاص قبل از جنایتی" است برخاسته از شیوهٔ تفکر نویسنده که نمی‌توان آن را جدی گرفت. به‌نظر می‌رسد که تلاش می‌شود به خواننده قولنامه داده شود که جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی که "ایدئولوژی مسلط" در حزب تودهٔ ایران است، دیدگاهی ضد آزادی و ضد حقوق بشر است و از این روی این خطر وجود دارد که اگر زمانی حزب تودهٔ ایران قدرت سیاسی را در دست بگیرد حقوق بشر را زیر پا بگذارد. حزب ما در گذشته، با انتشار جستارها و کتاب‌های متعدد، دربارهٔ آثار مثبت و دوران‌ساز مارکسیسم - لنینیسم و مبارزهٔ کمونیست‌ها در جهان در عرصهٔ آزادی و حقوق دموکراتیک خلق‌ها و نقش کمونیست‌ها در مبارزه‌های آزادی‌بخش در گوشه‌وکنار جهان بر ضد استعمار و استعمار نو بسیار نوشته‌ایم و تکرار آنها در اینجا ضروری نیست. فقط اشاره می‌کنیم که در تاریخ نزدیک به هشت دهه مبارزهٔ توده‌ای‌ها برای دست یافتن به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و استقرار دموکراسی در ایران، هزار تن از توده‌ای‌ها در این راه جان باخته‌اند و ده‌ها هزار سال زندان تحمل کرده‌اند و به اعتراف حتا مخالفان حزب ما، بخش‌هایی مهم از تاریخ مبارزهٔ رهایی‌بخش در میهن ما در صفحه‌های تاریخ مبارزهٔ حزب تودهٔ ایران و پیش از آن در تاریخ مبارزهٔ حزب کمونیست ایران درج است. مثل هر سازمان سیاسی دیگر، کارنامهٔ حزب تودهٔ ایران را نیز باید بر اساس تاریخ فعالیت آن و سندهای منتشر شدهٔ آن بررسی کرد و نه بر اساس گمانه‌زنی‌ها و سناریوهای فرضی. برای نمونه، بد نیست به یکی از این

سندها اشاره کنیم: "برای ما شعار مبارزه در راه دموکراسی از آغاز امری اساسی بود تا بتوان با استفاده از امکانات علنی مبارزه، رشته‌های پیوند خود را با توده‌ها در سراسر کشور تقویت کرد، آگاهی سیاسی توده‌ها را اعتلا بخشید، آنان را در صفوف خود متشکل ساخت، به عرصهٔ مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع گسیل داشت، و برای دگرگونی‌های بنیادی جامعه آماده کرد... اپورتونیست‌های چپ مبارزهٔ حزب ما را در راه دموکراسی و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر 'سازشکارانه' و به 'آرزوی [دستیابی به] مقامات حساس' و 'در انتظار عنایات شاه برای استقرار دموکراسی' و 'اپورتونیسم' تعبیر کرده‌اند. همان‌طور که در آغاز یادآور شدیم، حزب ما بی‌آنکه دربارهٔ خصلت دموکراسی بورژوازی دچار پندار نادرست باشد، همین دموکراسی را به‌رغم نارسایی‌های آن چون روزنه‌ای برای تنفس آزاد توده‌ها، آگاهی و تجهیز و تشکل آنان ضرور می‌داند." (برگرفته از ویژه‌نامهٔ "دنیا"، مرداد ۱۳۵۵، مقالهٔ "۳۵ سال حزب تودهٔ ایران"، نوشته رفیق ملکهٔ محمدی)

در بخش دیگری از مطلب مورد بحث که سایت "به‌پیش" لایب به‌خاطر اهمیت این فراز آن را در بالای صفحه‌اش برجسته کرده است، می‌خوانیم: "حزب تودهٔ ایران شعار پیش به سوی تشکیل جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری می‌دهد، اما به‌علت عملکرد سکتاریستی این حزب در گذشته، هیچ سازمان و حزبی به‌جز حزب چپ حاضر به همکاری با آنها نیستند. اگر روزی این جبهه با حضور این دو حزب تشکیل شود، حزب توده باید سیاست‌گذار حزب چپ باشد چون حزب توده همهٔ اتصالات همکاری خود با احزاب دیگر را سوزانده است."

البته نویسنده روشن نمی‌کند که "عملکرد سکتاریستی" حزب ما در گذشته چه بوده است، تا بتوان به آن جواب روشنی داد. از این شیوهٔ نادرست و برچسب‌زنی و کلی‌گویی در برخورد با حزب ما که بگذریم، در نقد اتهامی که به حزب ما زده شده است لازم است یادآوری کنیم که اندیشهٔ اتحاد عمل نیروهای مترقی و آزادی‌خواه و تشکیل جبههٔ واحد مبارزه از ابتکارهای حزب تودهٔ ایران در تاریخ معاصر میهن ماست. نمونه‌های موفق تشکیل جبههٔ واحد ضد دیکتاتوری در عرصه‌های گوناگون در دهه‌های اخیر، همگی به ابتکار حزب ما پدید آمدند. تشکیل "جبههٔ آزادی" در سال ۱۳۲۳ و تشکیل "جبههٔ مطبوعات ضد دیکتاتوری" در سال ۱۳۲۷ دو نمونه از این موارد است. پدیدهٔ جدایی میان نیروها در طیف گستردهٔ نیروهای مترقی اپوزیسیون معضلی است که همهٔ نیروهای سیاسی جدی و آزادی‌خواه کشور باید به آن بپردازند و به‌سهم خویش بکوشند تا بر این دشواری جدی غلبه کنند. برخوردهای ناسالم سیاسی، از جمله همین نمونهٔ منتشر شده در سایت "به‌پیش"، در زمرهٔ علت‌های به وجود آمدن یا استمرار این دشواری‌هاست، و این وضع فقط به حزب تودهٔ ایران مربوط نیست. اینکه تا کنون جبههٔ متحدی از نیروهای شناخته‌شده و پرسابقه و دارای پایگاه اجتماعی در کشور برای مبارزه با رژیم ضد مردمی ولایت فقیه (چه با شرکت حزب تودهٔ ایران و چه بدون شرکت آن) پدید نیامده است، نشانگر این واقعیت است که برخوردهایی فرقه‌گرایانه در درون جنبش آزادی‌خواهانه و چپ ایران همچنان وجود دارد و باید بر آنها غلبه کرد.

حزب تودهٔ ایران معتقد بوده و است که نیروهای سیاسی، ضمن داشتن نظرها و دیدگاه‌های مختلف و داشتن حق انتقاد از برخی عملکردها و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی این یا آن نیرو، در عین حال می‌توانند و باید بر پایهٔ پذیرش حداقلی از باورهای مردمی مشترک مثل اعتقاد به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک و منافع ملی میهن، همراه با دیگر نیروها، سیاست "اتحاد و انتقاد" را در چارچوب جبهه‌ای واحد به پیش ببرند.

بر همین اساس بود که حزب ما در نشست کمیتهٔ مرکزی‌اش در آذر ۱۳۷۲، سندی با عنوان: "منشور آزادی" منتشر کرد که در آن وسیع‌ترین خواست‌های جنبش مردمی میهن ما مندرج شده بود، از جمله: "استقرار آزادی‌های فردی، سیاسی، اجتماعی، و حاکمیت ملی؛ تأمین حق بلامنازع شهروندان در تعیین و انتخاب نوع و ترکیب حکومت مرکزی از طریق مراجعهٔ مستقیم به آرای عمومی؛ تأمین بدون قیدوشرط آزادی اندیشه، مذهب، بیان، و تشکل؛ تأمین بدون قیدوشرط آزادی مطبوعات، با هر دیدگاه فکری، فلسفی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی؛ تأمین بدون قیدوشرط آزادی احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و صنفی با هر دیدگاه فکری، فلسفی، سیاسی یا مذهبی؛ تأمین برابری حقوق فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان و مردان و از بین بردن کلیهٔ قوانین محدودکنندهٔ حقوق زنان؛ تأمین حقوق ملی خلق‌های ایران در

چارچوب ایران آزاد، مستقل، و دموکراتیک؛ ادامه در صفحه ۱۴





است که مارکس و انگلس آن را «جامعه آزادی» نامیدند، بدین معنی که از سلطه قانون کور بازار به سوی جامعه‌ای حرکت می‌کنیم که کنترل دقیق و روشن، و اهمیت دادن و توجه کردن به همه ارزش‌های جامعه بر آن حاکم است؛ جامعه‌ای که در آن همکاری و همیاری برابر، چه در سطح ملی هر کشور و چه در سطح بین‌المللی، اهمیت بسیار زیادی دارد و هدف غایی جنبش بین‌المللی کارگری است.

### تضادهای سرمایه‌داری

تضاد بنیادی سرمایه‌داری میان سرمایه و کار است. در دهه ۱۳۵۰/۱۹۷۰، دیگر تضادهای عمده سرمایه‌داری اینها بودند:  
تضاد بین نظام سرمایه‌داری انحصاری دولتی و منافع مردم  
تضاد بین منافع انحصارها در کشورهای امپریالیستی گوناگون  
تضاد بین هم‌پیوستگی امپریالیستی و منافع ملی-دموکراتیک ملت‌ها  
تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، و  
تضاد بین منافع امپریالیسم و منافع جامعه بشری در کل.

امروزه مناسبات طبقاتی دستخوش تغییر شده است، زیرا که از زمان غلبه ضدانقلاب در سال ۱۹۸۹ (و در نهایت فروری‌های کشورهای سوسیالیستی پیشین در اروپا) ما در دوره‌ای از واکنش ارتجاعی سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم که در آن رقابت میان انحصارها نیز شدت یافته است. همچنین، باید عنصری تازه- یعنی روسیه- را نیز به روند مقابله قدرت‌های امپریالیستی با یکدیگر اضافه کنیم. در ارتباط با نکته آخر در فهرست پیشین (تضاد امپریالیسم با جامعه بشری) باید گفت که بحران زیست‌محیطی، جنگ‌های امپریالیستی، و مسئله بزرگ گرسنگی و پناهندگان، همه در قرن بیست‌ویکم وخیم‌تر شده است. شناخت و فهم همه این تضادها و چگونگی حل آنها، امری حیاتی در تحلیل طبقاتی در شرایط کنونی است. بنابراین، وظیفه پیش روی ما، نشان دادن پیوندهای دیالکتیکی میان همه این عوامل و اولویت‌بندی کردن آنهاست. در نتیجه بحران مالی سرمایه‌داری ۲۰۰۷-۲۰۰۸، وحدت نسبی قدرت‌های امپریالیستی تا حد زیادی با تضادهای آشکار و جدی جایگزین شد. تصویر امپریالیسم امروزی بیش از پیش یادآور حمایت‌گرایی و جنگ تجاری در دهه ۱۹۳۰ (بحران بزرگ سرمایه‌داری پیش از جنگ جهانی دوم) است. این یعنی شدت یافتن جنگ‌ها در آسیا، خاورمیانه، و آفریقا؛ یعنی افزایش هزینه‌های نظامی، به زبان بوجه‌های اجتماعی و آموزشی.

در این روند تجدید ساختار سرمایه‌داری، عوام‌گرایی راست‌گرایانه و فاشیسم نیز نقش مهمی بازی می‌کنند. از این دو جریان برای ایجاد جدایی و تفرقه در میان جنبش کارگری و سنگ‌اندازی در مبارزه نیروهای دموکراتیک علیه کاهش و قطع خدمات رفاهی اجتماعی استفاده می‌شود. در این ارتباط، تضاد میان هم‌پیوستگی امپریالیستی و منافع ملی ملت‌ها اهمیت وافر می‌کند. در واقع، این موضوع حلقه اساسی زنجیر است، زیرا که تأثیری مستقیم بر سطح زندگی مردم دارد. امروزه گرایش تحوّل و توسعه به دست نیروهای مرکزگرا (متماثل به بروکسل و باقی ماندن در اتحادیه اروپا)، به سوی سلطه نیروهای گریز از مرکز (تصمیم‌گیری در سطح ملی نه در بروکسل) چرخش پیدا کرده است. منافع عینی طبقه کارگر در حمایت از این تحوّل در مسیر تعیین سرنوشت ملی توسط خود ملت‌هاست.

### نقد مارکسیسم

عده‌ای هستند که وقتی مناسبات طبقاتی را در سطح ملی تحلیل می‌کنند، مدعی می‌شوند که مارکسیسم دیگر کهنه شده و صادق نیست و تصویری واقعی از تحوّل جامعه امروزی به دست نمی‌دهد. ولی پرسش این است که آیا مناسبات طبقاتی را فقط در چارچوب ملی می‌توان و باید دید؟ شیوه‌های کنترل تولید توسط انحصارها امروزه خیلی با آنچه در دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰ بود تفاوت دارد. انحصارها تولید را بر حسب اینکه در کجا بیشترین سودآوری را دارد، به نقاط مختلف دنیا منتقل می‌کنند، و فاصله‌های جغرافیایی دیگر نقش چندان چشمگیری در این میان ندارد. بنابراین، برای اینکه تصویری واقعی از مناسبات طبقاتی به دست آوریم، بسیار مهم و ضروری است که بیشتر کشورها و تحوّل‌های اقتصادی و سیاسی آنها را در تحلیل خود در نظر بگیریم. اگر یک کارخانه خودروسازی در بیرمنگام (انگلستان) بسته می‌شود و به بخارست (رومانی) منتقل می‌شود، در تحلیل طبقاتی لازم است که مناسبات طبقاتی هر دو کشور

ادامه در صفحه ۱۰

## طبقه و تحلیل طبقاتی

نوشته لارس اولریک نامسن

نقل از کمونیست ریویو، نشریه نظری حزب کمونیست بریتانیا، شماره ۸۸، تابستان ۲۰۱۸

داشتن تحلیل طبقاتی و نظریه طبقاتی برای هر حزب کمونیستی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. بدون نظریه و تحلیل شرایط اجتماعی، یافتن و مشخص کردن مسیر سیاسی منتهی به پیشرفت، غیرممکن است. در جامعه امروزی که رسانه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، به‌سادگی می‌توان به دام اراده‌گرایی یا عمل خودبده‌خودی افتاد. لنین در یکی از نخستین آثار خود به نام «چه باید کرد؟» اهمیت نظریه و نیاز به غلبه بر اراده‌گرایی در جنبش کارگری را روشن می‌کند. پانزده سال بعد از نوشتن «چه باید کرد»، پرهیز از اراده‌گرایی به پیروز شدن بلشویک‌ها در انقلاب اکتبر کمک کرد. این تجربه‌ها نه‌فقط محدود به روسیه نیست، بلکه راهنمایی بنیادی برای همه انقلابی‌هاست تا خود را با شرایط موجود تطبیق دهند.

### تحلیل طبقاتی

موضوع تحلیل طبقاتی در اواخر دهه ۱۹۸۰/۱۳۶۰ تقریباً حالتی مذهبی پیدا کرد. انقلاب علمی-فنی موجد دگرگونی‌هایی اساسی در فرایندهای تولیدی و نیز در جامعه شد، و بنیادی مادی را برای بحث‌هایی گسترده پدید آورد. در میان شرکت‌کنندگان در این بحث‌ها، بودند کسانی که گمان داشتند که داریم از جامعه تولیدی کهن و سنتی دور می‌شویم و به سوی جامعه‌ای پسا-صنعتی و دانش‌بنیان- اصطلاحی که آن روزها مطرح شد- حرکت می‌کنیم. این نظریه‌ها بعدها شالوده‌گرایش تازه‌ای در جنبش کارگری شد که «چپ نو» نام گرفت. واقعیت این است که چنان دیدگاه‌هایی چیز تازه‌ای نبود، بلکه سر بلند کردن دوباره سوسیالیسم تخیلی (اتویپایی) در شکل‌هایی تازه بود. مزیت بزرگ مارکسیسم، جهان‌بینی علمی آن در همه جنبه‌های زندگی است، در حالی که جهان‌بینی و دیدگاه اتویپایی، دیدگاهی ایده‌آلیستی است که امید به این دارد که بتواند طبقات حاکم را به در پیش گرفتن سیاست‌هایی معقولانه‌تر و منطقی‌تر متقاعد کند. مثل این است که از خرس بخواهیم سنگ دست‌آموز خانگی شود! هنوز موضوع‌های متعددی وجود دارد که نیاز به توضیح و روشن‌گری دارند، مثل این موارد:

دگرگونی‌های صورت گرفته در بین‌المللی شدن تولید چه تأثیری بر تحلیل طبقاتی می‌گذارد؟  
چگونه می‌توان همکاری و همیاری در ورای مرزها را بیشتر کرد تا بتوان انحصارها و سلطه سرمایه‌داری مالی را مهار کرد؟  
چگونه می‌توانیم اترانسپونالیسم را در جنبش کمونیستی تقویت کنیم؟

در جامعه کنونی ما ویژگی‌هایی دیده می‌شود که نشان از بنیادهای سوسیالیستی دارند، مثل بین‌المللی شدن تولید و همیاری گسترده‌تر بین‌المللی در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای، مثل آنچه در اتحادیه اروپا، در توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)، نظام اقتصادی آمریکای لاتین و کاراییب (سلا)، اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا (آسه‌ان)، و جز آن دیده می‌شود.

اما در شرایط موجود کنونی، این بین‌المللی شدن به خاطر مردم و تأمین منافع مردم نیست، بلکه هدف از آن، صرفاً افزایش انباشت سرمایه و تمرکز سرمایه در دست عده‌ای کمتر است. انحصارها، و سرمایه‌داری به‌طور کلی، جامعه‌ای به‌شدت رقابتی را ترویج می‌کنند که «برندگان و بازندگان» دارد؛ که در یک سوی آن، طبقه‌ای آبرورونده و در سوی دیگر، فرودستانی وجود دارند که روز به روز فقیرتر می‌شوند. این روند البته روندی «طبیعی» نیست. اگر جنبش کارگری و حزب‌های کمونیستی بتوانند همکاری و همیاری نزدیک‌تری از آنچه امروز وجود دارد، داشته باشند، می‌توان روند مذکور را متوقف کرد. هدف از مطرح کردن دوباره تحلیل طبقاتی نیز همین است.

نوع جامعه‌ای که ما برای تحقق آن تلاش می‌کنیم، جامعه‌ای

## ادامه طبقه و تحلیل طبقاتی...

در نظر گرفته شود. در این صورت خواهیم دید که تحلیل طبقاتی مارکسیسم وقتی به طور صحیح صورت بگیرد، اتفاقاً کاملاً معتبر و صادق است.

استدلال دیگری که علیه مارکسیسم می‌شود این است که تقسیم‌بندی جامعه توسط مارکس به سه طبقه اصلی کارگر، سرمایه‌دار، و زمین‌دار ساده‌سازی بیش از حد است. مارکس در بخشی کوتاه (و ناتمام) که در جلد سوم «سرمایه» درباره طبقات نوشته است، شالوده‌شناخت و درک جامعه طبقاتی را بیان کرده است. آنچه هسته مرکزی این تحلیل است، نحوه توزیع کل درآمدهای جامعه است. این بخش از نوشته مارکس (در جلد سوم) را باید در پیوند با بخش قبلی اش درباره «مناسبات توزیع و مناسبات تولید» دید که نشان می‌دهد کل درآمدهای جامعه بر حسب موقعیتی که هر طبقه در سلسله مراتب جامعه دارد، میان آنها تقسیم می‌شود. درآمد زمین‌دار را می‌توان اجاره نامید، ولی همین اجاره هم از اضافه‌ارزشی به دست آمده (و پرداخت می‌شود) که در مناسبات (و نبرد) میان کارمندی و سرمایه تولید شده است.

مارکس به روشنی اشاره می‌کند که (در آن زمان) کشاورزی بیش از پیش به زمین سرمایه‌داری رانده می‌شود، و اینکه در آنجا نیز برخورد اصلی میان کار و سرمایه است. آیا این تحولی نیست که ما امروزه در کشورهای توسعه‌یافته واقعاً شاهد آنیم؟ ولادیمیر لنین در نوشته‌اش با عنوان «آغازی بزرگ» (۱۹۱۸) به همین موضوع طبقات پرداخته است: «از میان رفتن طبقات واقعاً به چه معناست؟ همه آنهاهی که خود را سوسیالیست می‌نامند [در زمان لنین]، محو طبقات را هدف نهایی سوسیالیسم می‌دانند، ولی کمتر کسی به اهمیت آن توجه کافی می‌کند. طبقات، گروه‌های بزرگی از مردم‌اند که بر حسب جایگاهی که در هر نظام تولید اجتماعی معین از لحاظ تاریخی دارند، بر حسب رابطه و مناسباتی که با وسایل تولید دارند (که در بیشتر موارد در قوانین جامعه تدوین و تثبیت شده است)، بر حسب نقشی که در سازمان اجتماعی کار دارند، و در نتیجه، بر حسب میزان سهمی که از ثروت اجتماعی می‌برند [یا نمی‌برند] و نحوه به دست آوردن این سهم، با یکدیگر تفاوت دارند. طبقه‌ها، گروه‌هایی از مردم‌اند که [برای مثال] یک گروه از آنها می‌تواند کار دیگری را مال خود کند و برای خود بردارد و این به خاطر جایگاه‌های متفاوتی است که آنها در هر نظام اقتصاد اجتماعی معین دارند.»

در پیوند با توضیح‌های مارکس در «سرمایه» لنین در همان نوشته‌اش توضیح می‌دهد: «روشن است که برای محو کردن کامل طبقات، کافی نیست که استثمارگران، یعنی سرمایه‌داران و زمین‌داران، از میان برداشته شوند؛ کافی نیست که حقوق مالکیت آنها لغو شود؛ بلکه همچنین لازم است که کل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید محو شود، لازم است که [از لحاظ برخورداری از امکانات و حقوق اجتماعی] تمایز میان شهر و ده و نیز تمایز میان کار فکری و جسمی از بین برود. تحقق این هدف به زمانی طولانی نیاز دارد. دستیابی به این هدف مستلزم برداشتن گام‌هایی عظیم در راه توسعه و رشد نیروهای مولد است. لازم است که بر مقاومت باقی‌مانده‌های پرشمار تولید کوچک‌مقیاس (اغلب منفعل، که به‌ویژه سخت‌جان و غلبه بر آن دشوار است) غلبه شود. لازم است که بر نیروهای عظیم عادت و محافظه‌کاری که با این باقی‌مانده‌ها پیوند دارد، نیز غلبه شود.»

این بخش از نوشته لنین پرسش‌هایی را درباره سیاست‌های در پیش گرفته شده در آن کشورهایی به میان می‌کشد که هنوز سوسیالیستی خوانده می‌شوند و در آنها اقتصاد بازار بخشی از نظام تولیدی است. این وضعیت را قطعاً باید امری موقتی دید و نه نهایی و همیشگی، به‌رغم همه پیش‌بینی‌هایی که درباره محو شدن طبقه کارگر و گذار به جامعه‌ای پس‌صنعتی یا اقتصاد دانش‌بنیان شده است، امروزه شمار طبقه کارگر همچنان در حال افزایش است. ابهام و سردرگمی از آنجا ناشی می‌شود که شمار واحدهای صنعتی سنتی و قدیمی کاهش یافته است و توجه نمی‌شود که کارگران شاغل در مشاغل مرتبط با فناوری برتر (های‌تک) نیز بخشی از طبقه کارگرند. این وضع، تصویر نادرستی از تحول عمومی جامعه به وجود می‌آورد و درباره گذاری که در حال وقوع است، ایجاد ابهام و اشکال می‌کند.

دومین نکته‌ای که خیلی‌ها نادیده می‌گیرند یا به آن توجه نمی‌کنند این است که کارکرد سرمایه‌داری انحصاری دولتی موجود به دست‌اندازی به

امکانات تازه‌ی زیادی در جامعه نیاز دارد. برای مثال در عرصه آموزش، مراقبت‌های پزشکی، و خدمات اجتماعی دیگر (که باید برای بیرون آوردن این خدمات از دست انحصارها کوشید). در دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰، چنین موضعی بود که پیش‌نیاز و زمینه استراتژی ضدانحصاری حزب‌های کمونیست بود. این استراتژی را باید گسترش داد تا اتحادهای طبقاتی بین‌المللی‌ای را در بر بگیرد که می‌توانند با سلطه انحصارها مقابله کنند.

## طبقه کارگر

دگرگونی‌های اساسی و عمده صورت گرفته در طبقه کارگر از دهه ۱۹۷۰ تا کنون کدام‌اند؟ بین‌المللی شدن تولید به این معنا بوده است که بخشی از صنعت-کشتی‌سازی، موتورسازی، ساخت سکوهای نفتی و شالوده‌های آنها، نساجی، الکترونیک، و جز آن- به کشورهایی منتقل شده است که در آنها مرزها و هزینه‌های تولید پایین است و خبری از سندیکاها نیست یا تعداد آنها کم است. در گذشته معمولاً این بخش‌های صنعت جزو بخش‌هایی بودند که کارگرانشان بهترین سندیکاها و تشکیلات کارگری را داشتند، و میزان آگاهی طبقاتی در آنها بسیار بالا بود. امروزه صنایع نوین جایگزین صنایع کهنه شده است، بدون اینکه همان میزان تشکل در میان کارگران وجود داشته باشد. به طور کلی، تعطیل کردن و بستن یک واحد یا شعبه در یک کشور و باز کردن واحد یا شعبه‌ای دیگر در کشوری دیگر، مشکل عمده‌ای برای سندیکاهاست، و اغلب باعث کاهش امنیت شغلی طبقه کارگر می‌شود.

از سوی دیگر، بین‌المللی شدن تولید کالا به معنای رشد چشمگیر در حمل‌ونقل و باربری زمینی، دریایی، و هوایی است. این امر می‌تواند فرصت‌های خوبی را برای اقدام مشترک علیه سیاست‌های انحصاری به وجود آورد. به شرط آنکه سندیکاها دست به تلاشی هماهنگ بزنند.

برداشته شدن مرزهای ملی و گمرکی (مثلاً در اتحادیه اروپا) امکان افزایش مهاجرت از کشورهای درون قاره و بیرون از قاره به دنبال کسب معاش را به وجود آورده است. این امر، به دلیل سودورزی دلالتان سرمایه و تضییق حقوق مهاجران، و تأثیری که و خامت شرایط کار مهاجران و پایین بودن مزد آنها بر آفت کیفیت شرایط کار و کاهش مرزهای زحمتکشان در کشورهای پذیرای مهاجران داشته است، در شرایط سلطه انحصارها به کاهش امنیت شغلی زحمتکشان کشور میزبان منجر شده است. سندیکاها باید تلاش کنند که همکاران رسیده از خارج را متشکل کنند (تا هم آنها از حقوق اجتماعی و مزد مناسب برخوردار شوند و هم از کاهش مرزهای زحمتکشان کشور میزبان جلوگیری شود).

تغییرهای صورت گرفته در بخش دولتی نیز چشمگیر است. ریاضت، با یا بدون خصوصی‌سازی دارایی‌های عمومی، به این معناست که با کاهش مرزهای واقعی و شرایط بدتر کار (از لحاظ حقوق کار و نیز محیط کار) به توافق‌های موجود لطمه وارد می‌شود. پیکار برای دفاع از حقوق اجتماعی زحمتکشان، همیشه از موضوع‌های محوری در کار سندیکاها بوده است. همبستگی با زحمتکشان بخش دولتی که با سیاست‌های ریاضتی مبارزه می‌کنند، اهمیت فراوانی دارد.

نقش رسانه‌ها نیز در جامعه امروزی افزایش یافته است، به این معنی که شمار فزاینده‌ای از شغل‌های مزدبگیری اکنون در این بخش است، و شغل‌های تازه‌ی زیادی نیز به وجود آمده است که قبلاً وجود نداشت. در اینجا نیز متشکل کردن این زحمتکشان و ایجاد همکاری میان سندیکا‌های گوناگون، کار ساده‌ای نیست.

تصویر کلی شرایط موجود در شاخه‌های گوناگون دچار تغییرهای قابل‌توجهی شده است. هم در سطح ملی هر کشور هم در سطح بین‌المللی. به همین دلیل است که در تحلیل طبقاتی، مجموعه کارگران در سطح بین‌المللی باید مورد توجه قرار گیرد. امروزه شاخه‌های تازه‌ی زیادی پدید آمده است و زمان لازم است تا سندیکاها بتوانند خود را با شرایط تازه تطبیق دهند. به طور خلاصه، تغییرهای صورت گرفته تا کنون، انقلابی واقعی در فناوری، حمل‌ونقل، و تولید کالا بوده است. حاصل این تغییرها، صدور مشاغل از کشورهای سرمایه‌داری جافتاده به کشورهای سرمایه‌داری تازه، و عدم امنیت فزاینده در اشتغال و رواج قراردادهای کار کوتاه‌مدت بوده است. با این چالش‌ها باید بر پایه همبستگی و همیاری بر شالوده انترناسیونالیسم برخورد کرد و آنها را حل و فصل کرد.

## سلطه شرکت‌ها در شکل‌های تازه

این درس مهم را نباید از یاد برد که با وجود همه این تغییرها، موضوع‌های بنیادی در جنبش کارگری از لحاظ اصولی تغییر چشمگیری نمی‌کند. نادیده گرفتن این اصل، ناگزیر به شکست‌های تازه‌ای منجر خواهد شد. پیش‌نیاز پیشرفت دوباره جنبش کارگری این است که حزب‌های کمونیست استراتژی ضدانحصاری خود را حفظ کنند و از تجربه تاریخی گذشته درس بگیرند. برای شناخت و فهم تحول امروزی سرمایه‌داری،

## ادامه طبقه و تحلیل طبقاتی...

خوب است اشاره‌ای کنیم به سلطه شرکت‌ها یا آبرشرکت‌سالاری (کورپوراتیسم) در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و اینکه این جریان در دهه ۱۹۷۰ و امروزه چه شکل‌هایی به خود گرفته است.

کنترل دولت توسط شرکت‌های بزرگ در مقابله با رشد سریع جنبش کارگری و نفوذ فزاینده مارکسیسم شکل گرفت. انحصارهای ایتالیایی و مالکان خصوصی زمین‌های بزرگ بر سر تأمین مالی دولت فاشیستی - که شالوده ساختاری آن آبرشرکت‌سالاری بود - توافق کردند. همین روند ده سال بعد در آلمان و تقریباً هم‌زمان در اسپانیا و پرتغال نیز رخ داد. در همه تعریف‌های امروزی دولت شرکت‌سالار، این واقعیت نادیده گرفته یا انکار می‌شود. مثل خیلی از موارد دیگر، در این مورد نیز سرمایه‌داری و مدافعان توجیه‌گر آن محتوای حقیقی ماهیت و شکل‌های استثمار در دولت‌های شرکت‌سالار را پنهان می‌کنند. در ایتالیا، جنبش کارگری به مطالعه و بررسی جدی و عمیقی درباره چگونگی مقابله با این تهدید جدید نسبت به طبقه کارگر نیاز داشت. در این مورد، می‌توانیم و باید سیاست‌گذار حزب کمونیست ایتالیا باشیم، زیرا که کمونیست‌های ایتالیایی توانستند استراتژی‌ای متناسب با شرایط تازه‌ای که پدید آمده بود، تدوین کنند. پالمیرو تولیاتی (رهبر حزب کمونیست از سال ۱۹۳۷ تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۴) سهم چشمگیری در تدوین خط مشی «جبهه مردمی» داشت. او در یک رشته سخنرانی در مسکو در دهه ۱۹۳۰، تجربه ایتالیایی‌ها را جمع‌بندی و ارائه کرد و در اختیار کارگرانی قرار داد که در کشورهای دیگر مبارزه می‌کردند. در این سخنرانی‌ها، شرکت‌سالاری و سلطه شرکت‌های بزرگ بر دولت به روشنی نشان داده شده است.

تولیاتی تصویری عالی از چگونگی کنترل دولت شرکت‌سالار بر همه جنبه‌های جامعه، نه فقط در کارخانه‌ها بلکه همچنین در خانواده‌ها و در زمان فراغت مردم، ارائه می‌دهد. ولی او فقط به تحلیل سرشت دولت جدید بسنده نمی‌کند، بلکه راه‌های غلبه بر آن از طریق تدوین تاکتیک‌های بسیار انعطاف‌پذیر و دقیق را نیز نشان می‌دهد، که از آن جمله‌اند: نفوذ و کار کردن در درون سازمان‌های فاشیستی و در میان توده‌هایی که فاشیسم بر آنها نفوذ دارد؛ برجسته کردن خواست‌های مبرمی که قادر به بسیج توده‌ها باشد؛ بهره‌گیری مثبت از نیروی نارضایتی مردم و اراده آنها به مبارزه برای تغییر بنیادی؛ برطرف کردن مانع‌هایی که تا پیش از این باعث جدایی کارگران کمونیست و سوسیال دموکرات بوده است؛ مطرح کردن خواست‌های دموکراتیک؛ و گسترده‌ترین و شجاعانه‌ترین استفاده از امکانات قانونی موجود در طرح‌ها و مانورهای خود فاشیسم.

گفتارهای تولیاتی حاوی درس‌های ارزشمندی برای مبارزه با انحصارهای امروزی است زیرا در آنها نطفه‌هایی بنیادی برای شناخت و فهم تاکتیک‌هایی وجود دارد که می‌شود آنها را - البته با انطباق دادن آنها با شرایط امروزی - به کار گرفت. آبرشرکت‌سالاری امروزه محتوایی متفاوت با آنچه در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود دارد، چون به جای فاشیسم، امروزه گرایش عمده به سوی دموکراسی بورژوازی است که البته در حال حاضر دارد با خودکامگی و تک‌سالاری جایگزین می‌شود و تصمیم‌ها را جمع کوچکی از بزرگ‌بندگان صاحب قدرت و ثروت می‌گیرند، در حالی که در ظاهر، هنوز از دموکراسی صحبت می‌شود. طبقات حاکم امروزه از فرصت‌های تازه‌ای برای مهار کردن توده‌ها برخوردارند، از جمله از راه رصد کردن و پاییدن پیوسته فعالیت‌های عناصر انقلابی در جامعه، و سپس محروم کردن آنها از داشتن زندگی و کار و فراغت معمولی. مدت‌های طولانی است که شاهد چنین روندی بوده‌ایم، ولی فعالیت‌های پنهانی در حال شتاب‌گیری است.

## ائتلاف‌های طبقاتی

یکی از موضوع‌های مرکزی و مهم برای جنبش کارگری و حزب‌های کمونیست، موضوع ائتلاف‌هاست. آیا استراتژی ضدانحصاری‌ای که حزب‌های کمونیست در دوره پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ تدوین کردند، درست بود؟ آیا شکست در شیلی به دست کودتای فاشیستی ۱۹۷۳ (علیه سالوادور آلنده) درستی انتقادهایی را که از آن استراتژی می‌شد تأیید نکرد؟

در این زمینه پرسش‌هایی وجود دارد که تحلیلی دقیق‌تر و مفصل‌تر را می‌طلبد. بیکار علیه فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ و بعدتر در جریان جنگ جهانی دوم مستلزم این بود که حزب‌های کمونیست خط‌مشی خود را تغییر دهند و سیاست‌های ائتلافی تازه‌ای تدوین کنند، همان طور که در هفتمین کنگره

کمینترن در سال ۱۹۳۵ در مسکو مطرح شد. موضوع، متوقف کردن فاشیسم به هر قیمتی شده، و جایگزین کردن آن با دولت‌های جبهه مردمی در کشورهای گوناگون بود، برای مثال در شیلی، بلغارستان، فرانسه، و اسپانیا. مسئله اساسی، دفاع از دموکراسی بورژوازی بود که می‌توانست نیروهای گوناگونی را در پیرامون مرزهای سیاسی متفاوت متحد کند. آیا جبهه مردمی فقط مانوری تاکتیکی برای شکست دادن فاشیسم بود؟ اینجاست که در بحث‌های جاری در میان حزب‌های کمونیست، به‌ویژه پس از هجوم ضدانقلاب در سال ۱۹۸۹ (و فروریزی کشورهای سوسیالیستی در اروپا) تفاوت نظر وجود دارد، و نقد و خودارزمایی در هر حزب مطرح شده است. ولی استراتژی کمونیست‌ها صرفاً بر پایه نوسان‌های شرایط اقتصادی، و پیروزی‌ها یا شکست‌ها تنظیم نمی‌شود. استراتژی کمونیست‌ها بر پایه تحلیل دقیق تضادهای اساسی و انگیزه‌های اصلی سرمایه در هر زمان مشخص تعیین و تدوین می‌شود. امروزه، در پی بحران مالی سرمایه‌داری ۲۰۰۷-۲۰۰۸، ما شاهد گردش به راست آشکاری در همه کشورهای سرمایه‌داری هستیم. بنابراین، توجه به تجربه‌های غنی و ارزشمند اتحادها و خط‌مشی جبهه مردمی در دهه ۱۹۳۰ را باید در دستور کار قرار داد. آن خط‌مشی نه مانوری تاکتیکی بلکه استراتژی بلندمدتی بود که در نتیجه تغییرهای به وجود آمده در سرمایه‌داری در پیش گرفته شد.

پالمیرو تولیاتی در دوره پس از جنگ جهانی دوم نیز همین روش را در پیش گرفت، که در تبدیل شدن حزب کمونیست ایتالیا به قدرتمندترین نیروی سیاسی در آن کشور سهمی برجسته داشت. او توصیه کرد که تجربه جبهه مردمی به شرایط نوین اروپای پس از جنگ انطباق داده و به کار گرفته شود. آنچه می‌توان در اینجا دید، خط‌مشی هوشمندانه و انعطاف‌پذیری در ایجاد ائتلاف‌ها، در پیوند با بینش طبقاتی منسجم است که به نتیجه دلخواه منجر می‌شود. البته این بدان معنا نیست که در این تلاش هیچ خطایی صورت نگرفت. «سازش تاریخی» حزب کمونیست در ایتالیا در میانه دهه ۱۹۷۰/۱۳۵۰ (با حزب دموکرات مسیحی برای شرکت در دولت) یا اشتباه دولت وحدت مردمی شیلی (به ریاست سالوادور آلنده) در ارزیابی وفاداری ارتش به امپریالیسم آمریکا، از جمله این خطاهاست. اما این خطاها مربوط به استراتژی نیستند، بلکه به اجرای تاکتیکی آن استراتژی در هر کشور مربوط می‌شوند. آیا اعلام استراتژی جدید (توسط شماری از حزب‌های کمونیست اروپا) با عنوان «دموکراسی ضدانحصاری» (تصمیم بجایی بود؟ بله، کاملاً درست بود، چون شرایط نوین را بر پایه تجربه‌های دموکراتیک پیشین تحلیل و روشن می‌کرد، و اینکه مخالفان و حریفان اصلی، انحصارها و سرمایه مالی‌اند (و برای پیشبرد این مبارزه، باید به دموکراسی توده‌یی اتکا کرد و فقط به جنبش کارگری بسنده نکرد). به عبارت دیگر، باید خط‌مشی اتحاد و جبهه مردمی را از سر گرفت.

## موضوع رهبری

در مواردی که مشکلاتی در چند کشور پیشرفته پیش آمد، مسئله مربوط به رهبری جنبش‌های صلح و دموکراتیک بود. این مسئله‌ای کلاسیک است که در انقلاب‌های روسیه نیز مطرح بود، به این صورت که طبقه کارگر در هیچ شرایطی نباید رهبری را به خرده‌بورژوازی و دیگران واگذار کند. در دهه ۱۹۷۰، شاهد گرایش به واگذاری رهبری به خرده‌بورژوازی در موقعیت‌های دولتی، خدمات اجتماعی، آموزش، و مدیریت بودیم که در این سال‌ها به‌شدت رشد یافت. بسیاری از آنها تحصیل کرده بودند و اغلب در جنبش‌های گوناگون، به‌ویژه در جنبش‌های صلح، به موقعیت‌های برجسته‌ای برگزیده می‌شدند. وقتی یورش ارتجاع (نولیبرالی) در دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، این افراد در برابر موج ضدکمونیسم حساس شدند و ضعف نشان دادند. این شد که رو به سوسیالیسم تخیلی آوردند، اتحاد با طبقه کارگر را رها کردند، و حزب‌های تازه‌ای مثل «جنبش سبز-فرمز» یا آنچه «چپ نو» خوانده می‌شود تشکیل دادند؛ و با این امید که نفوذی به دست آورند (مثل حزب کمونیست ایتالیا)، در پارلمان‌های کشورهای گوناگون به حزب‌های بورژوازی روی بُردند. این درس مهم را نباید فراموش کرد، و باید تکرار کرد، که موضوع‌های بنیادی در جنبش کارگری تغییرهای چشمگیری نمی‌کنند. اگر به این مهم توجه نشود، مبارزه ناگزیر به شکست منجر خواهد شد. برخورد علمی به معنای کاربرد دیالکتیک در همه این موارد و شناخت و فهم هسته مرکزی موضوع، و سپس جایگزین کردن بخش‌های کهنه و منسوخ با بخش‌های تازه است. پیش‌نیاز پیشرفت مجدد در روند مبارزه این است که حزب‌های کمونیست همچنان استراتژی ضدانحصاری را دنبال کنند و آن را رها نکنند، و با درس‌گیری از تجربه‌های تاریخی، نظریه‌های خود را به‌روز کنند.

چالش اصلی جنبش کارگری این است: یافتن شکل‌های نوین به منظور مقابله با انحصارها. و این کار فقط از راه تلاش متحد و مشترک در سطح ملی و بین‌المللی ممکن و عملی است.

**کارگران همه کشورها متحد شوید!**

## بحث درباره نابرابری و بی‌عدالتی در جامعه سرمایه‌داری نویسنده: پرابهات پتتایک

بحث درباره نابرابری و بی‌عدالتی در سرتاسر جهان داغ‌تر شده است. در حالی که ترامپ در ۲۰۱۷ کاهش‌های عظیم مالیاتی ثروتمندان را معمول کرده است، و بوریس جانسون [اکنون نخست‌وزیر بریتانیا]، پیش‌تاز در جانشینی ترزا می، هم قول داده است در صورت نخست‌وزیر شدن همین کار را انجام دهد. پیشنهادهایی قرص و محکم هم برای گرفتن مالیات از ثروتمندان وجود دارند که مطرح هم شده‌اند. برنی سندرز در خلال زمانی که در پی نامزدی ریاست جمهوری از سوی حزب دمکرات بود، چنین پیشنهادی [به منظور گرفتن مالیات از ثروتمندان] در ایالات متحده ارائه داد. حال گروهی متشکل از ۱۸ میلیارد ایالات متحده، از جمله جورج سوروس، "مالیات معقول بر ثروت" لایه فوقانی یک درصدی جمعیت این کشور را خواهان‌اند. آنان نامه‌ای به همه کاندیداهای ریاست جمهوری ۲۰۲۰ نوشته‌اند و در آن معمول کردن چنین مالیاتی را خواستارند. بدین‌ها ممکن است بگویند که این میلیاردرها به این دلیل دارند این خواست را مطرح می‌کنند که پیش‌بینی می‌کنند "مالیات بر ثروت" افزون‌تری در آینده‌ای نزدیک بر آنان تحمیل می‌شود و می‌خواهند اطمینان یابند که مالیات بر ثروت، معقول و پذیرفتنی باقی بماند. اما دلیل این خواست هر چه باشد، این میلیاردرها هم به سود هواداران گسترده عدالت به این بحث پیوسته‌اند.

همه جای جهان در خلال سال‌های استیلای نولیبرالیسم رشد بسیار زیاد نابرابری و بی‌عدالتی در درآمد و ثروت را شاهد بوده است. یعنی نکته‌ای که، توماس پیکتی، اقتصاددان فرانسوی نیز (البته بدون اشاره به استیلای نولیبرالیسم) بر آن تأکید کرده است. دلیل‌هایی که از سوی پیکتی برای این پدیده- نابرابری و بی‌عدالتی در درآمد و ثروت- ارائه شد بر پایه موشکافی انجام نمی‌شود، و نیاز نیست در این بحث ما را درگیر خود کند. در هر صورت در اینکه او به بحث درباره این پدیده نمی‌پردازد دلیلی بسیار روشن وجود دارد. این با جابه‌جایی درآمد از "مزد بگیران" (wage-earners) به "مآزاد بگیران" [یا ارزش افزوده- ارزش‌اضافی- بگیران (surplus-earners)] در سراسر دنیا به سبب "جهانی‌سازی" [اقتصاد] مرتبط بوده است. "جهانی‌سازی" رایج فعلی، به جریان یافتن بسیار آزادتر سرمایه و نیز منابع مالی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای جهان سوم، به‌ویژه آسیا، ملزم بوده است. این بدان معناست که شرکت‌های آمریکایی اکنون در کشورهای جهان سوم سرمایه‌گذاری می‌کنند تا از دستمزدهای به‌طور قیاسی پایین برای تولید و صدور کالاها به خود ایالات متحده و دیگر کشورهای جهان بهره‌برداری کنند. بنا بر این، کارگران آمریکایی اکنون بر ضد کارگران جهان سومی در رقابت‌اند، و دستمزدهای این کارگران جهان سومی نزدیک به سطح امرار معاش است. زیرا در حکم میراثی به‌جامانده از "صنعتی شدن زدایی" [استعماری، ذخیره‌های عظیم نیروی کار در این کشورها وجود دارند. تا زمانی که تفاوت‌های مزدی بین کارگران کشورهای پیشرفته و جهان سوم به دلیل همین جابه‌جایی سرمایه کلاً از بین نرود، افزایش دستمزدها با این حال در کشورهای پیشرفته متوقف می‌ماند، زیرا کارگران آنجا هم اکنون در معرض پیامدهای رنج‌بار برآمده از این لشکر انبوه ذخیره‌های کار جهان سوم قرار دارند. در ضمن، این ذخیره‌های نیروی کار به دو دلیل در جهان سوم برچیده نمی‌شوند، هم به سبب نرخ رشد سریع بهره‌وری کار و همچنین به سبب فشار بر تولید خرد، از جمله کشاورزی دهقانی، سوء استفاده شده در شرایط عصر جهانی‌سازی، که مهاجرت دهقانان فقیر به شهرها برای یافتن فرصت‌های شغلی ناموجود را موجب می‌شود. در نتیجه، تأثیر محدودکننده دستمزدهای کار جهان سوم در شرایط کنونی به ورای اقتصادهای مربوطه‌شان، به کارگران سراسر جهان تسری می‌یابد. در همین حال، این ذخیره‌های نیروی کار خودشان هرگز برچیده نمی‌شوند، بلکه برعکس دوباره همچنان به تهیه شدن ادامه می‌دهند.

از این‌روی، افزایش دستمزدها در همه‌جا متوقف می‌شود، حتی در شرایطی که افزایش بهره‌وری کار ادامه می‌یابد. این امر جابه‌جایی توزیع درآمد از مزدبگیران به آنانی که ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند [صاحبان سرمایه و ثروت مثلاً] در سرتاسر جهان را سبب می‌شود. هم در کشورهای پیشرفته و هم در جهان سوم، این جابه‌جایی توزیع درآمد بر نابرابری و بی‌عدالتی در دارایی تأکید می‌ورزد. یک مثال این نکته آخر را روشن خواهد کرد.

فرض کنید بازده مثلاً ایالات متحده ۱۰۰ تا است که ۶۰ تا به فیش دستمزدها تعلق می‌گیرد که تمام آن را کارگران مصرف می‌کنند و ۴۰ تا همچون مازاد باقی می‌ماند که ۲۰ تا آن مصرف سرمایه‌داران و ۲۰ تا دیگر پس‌انداز می‌شود. این ۱۰۰ با سهام سرمایه‌ای ۴۰۰ تولید می‌شود. اگر، به دلیل جابه‌جایی توزیع سرمایه، آن ۲۰ تا فیش دستمزد حال عاید سرمایه‌داران شود، ولی کارگران مصرفشان را در سطح قدیم از طریق قرض گرفتن (مستقیم از سرمایه‌داران از راه نظام بانکی) حفظ کنند، آنگاه ثروت سرمایه‌داران از ۴۰۰ (سهام سرمایه) به ۴۲۰ (سهام سرمایه به اضافه وام‌های پرداختی به کارگران) افزایش می‌یابد. از آنجایی که ثروت کارگران برای شروع صفر بود و در وضعیت جدید منهای ۲۰ می‌شود، نابرابری و بی‌عدالتی ثروت افزایش می‌یابد.

این تنها یکی از عامل‌ها در پس رشد نابرابری ثروت است؛ و مصرف این‌چینی کارگران وام‌گیرنده در ایالات متحده رخ داد. عامل‌های دیگری نیز بود. از جمله سودهای حاصله از فروش سهام که سبب رشد نابرابری ثروت شدند. بنا بر گزارش خزانه‌داری فدرال، در سه دهه اخیر ثروتمندترین لایه یک درصدی جمعیت آمریکا ۲۱ تریلیون دلار بر ثروت‌شان افزودند، در حالی که ۵۰ درصد پایینی جمعیت این کشور کاهش ثروتی به میزان ۹۰۰ میلیارد دلار داشتند. ترمپ اخیراً با اعمال یک مجموعه اقدام‌های حمایتی، مانع انتقال تولید و فعالیت‌ها [اقتصادی] به جهان سوم شده است که در بالا به آن اشاره شد. اما او همچنین کاهش مالیات را (که ما پیش‌تر به آن اشاره کردیم) هم اعلام کرد تا خسارت سرمایه‌داران را برای هر ضرر و زیان احتمالی ناشی از این حمایت‌گرایی جبران کند.

طرفه اینکه در حالی که بحث درباره نابرابری در سراسر جهان داغ‌تر شده، در هندوستان تقریباً هیچ بحثی در این باره نمی‌شود. افزایش نابرابری ثروت و درآمد‌ها در هند شگفت‌انگیز بوده است. بنا بر مطالعه‌ای که پیکتی و چانیسل بر داده‌های مالیات بر درآمد انجام دادند، سهم لایه بالایی یک درصدی از کل درآمد ملی سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴، یعنی آخرین سالی که این مطالعه در آن انجام شد، ۲۱ و ۷ دهم درصد بود. این میزان سهم از ۱۹۲۲ به بعد که قانون مالیات درآمد در هندوستان وضع شد از هر زمان دیگر بالاتر است. به عبارت دیگر، حتی زمانی که مهاراچه‌ها [شاهزاده‌های هندی] حکمرانی می‌کردند، توزیع درآمد به نابرابری این دوره اخیر نبود. سرعت این افزایش نابرابری را می‌توان با این واقعیت سنجید که در ۱۹۸۲ سهم لایه بالایی یک درصدی از درآمد ملی تنها ۶ و ۲ دهم درصد در قیاس با ۲۱ و ۷ دهم درصد سال ۲۰۱۳-۲۰۱۴ بود. این نشان می‌دهد که در دوره اقتصاد قانونمند و کنترل شده نابرابری و بی‌عدالتی دارایی مهار شده بود. در حالی که دوره "آزادسازی" اقتصادی شاهد انفجاری واقعی در نابرابری بوده است.

این امر در مورد نابرابری ثروت هم صدق می‌کند. در حال حاضر خانوارهای لایه بالایی یک درصدی تقریباً ۶۰ درصد کل ثروت را در کشور صاحب هستند؛ و این نیز در دوره "آزادسازی" اقتصادی به سرعت در حال افزایش بوده است. در حقیقت، امروز نابرابری ثروت در هندوستان حتی از ایالات متحده هم بیشتر است. با این حال در چند سال اخیر اعتراض بسیار اندکی به رشد عظیم نابرابری ثروت و درآمد شنیده می‌شود. حتی مجمع جهانی اقتصاد- کلوب صاحبان ثروت که هر ساله در داووس سوئیس برپا می‌شود- درباره رشد نابرابری در اقتصاد جهان ابراز نگرانی کرده است. کلوب صاحبان ثروت این رشد را تهدیدی برای دمکراسی می‌بیند، که اگرچه نکته‌ای بدیهی است، اما معمولاً از سرمایه‌داران انتظار نمی‌رود از چنین روندی ابراز نگرانی کنند. در هند، اما نزدیکی دولت "مودی" به ابرثروتمندان، که در استتار ترویج همه‌جانبه هندوگرایی در جریان است، هر دو حزب مودی و ابرثروتمندان را راضی و خشنود می‌دارد. و تهدید دمکراسی از انتقاد بین‌عصرهای هندوگرایی و ابرثروتمندان نشأت می‌گیرد. حتی اگر نابرابری ثروت را هم در نظر نگیریم، اقتصاددان مارکسیست مشهور لهستانی، مایکل کالکی، نشان داده است که مالیات بستن بر ثروت بهترین روش گردآوری منابع مالی است. پس، اگر مثلاً قرار بود ۱۰۰ رویه گردآوری شود از میان سه طبقه مالیات بر کالا، مالیات بر درآمد، و مالیات بر ثروت، او اثبات کرده است که مالیات بر ثروت بهترین روش برای انجام چنین کاری است. دلایل این است که هزینه‌ای که دولت از راه مالیات بر ثروت تأمین می‌کند اشتغال را دست‌کم به اندازه همان هزینه‌ای که از راه مالیات بر سود تأمین می‌کند، افزایش می‌دهد (مالیات بر کالا خیلی کمتر از هر یک از دو نوع مالیات اشتغال را افزایش می‌دهد)؛ در ضمن، مالیات بر ثروت تأثیری معکوس بر تصمیم‌های سرمایه‌گذاری ندارد، زیرا نرخ بازده یا نرخ بازگشت سرمایه - سودی که پس از مالیات در قالب درصدی از سود کسب شده - کاهش پیدا نمی‌کند.

از این‌روی، حتی با کنار گذاشتن تمام ملاحظات مربوط به نابرابری ثروت و تأثیرات مضر آن بر دمکراسی، مالیات بر ثروت بهترین شکل تأمین مالی هزینه‌های دولت است. اگر بحث برابری و عدالت را به آن اضافه کنیم، شواهد و مدارک برای بستن مالیات بر ثروت چند برابر افزایش می‌یابند. اما به‌رغم نامه میلیارد‌های آمریکایی، ثروتمندان به‌آسانی اجازه نخواهند داد قانون مالیات بر ثروت وضع شود. برای این کار مبارزه طبقاتی ضروری است.

به‌نقل از نشریه "دموکراسی خلقی"، ارگان حزب کمونیست هند (مارکسیست)، ۳۰ ژوئن ۲۰۱۹ / ۹ تیرماه ۱۳۹۸.

## تنها چپ مبارز می تواند بوریس جانسون را شکست دهد

بوریس جانسون، چهره جنجالی نیروهای راست سنتی انگلستان، در روز ۳ مردادماه ۹۸ و پس از کسب آرای کافی برای دستیابی به مقام رهبری "حزب توری" (حزب محافظه کار)، پست نخست‌وزیری بریتانیا را به‌عهده گرفت. بوریس جانسون پس از دستیابی به پیروزی‌ای قانع کننده در مقابل "جرمی هانت" در انتخابات درون حزبی به‌منظور کسب رهبری حزب محافظه کار، نخست وزیر آینده بریتانیا شد. شهردار جنجالی سابق لندن، که هیچ‌گاه آرزوی دیرینه‌اش به رهبری کشور را پنهان نکرده بود، با کسب ۹۲ هزار و ۱۵۰ رأی در برابر ۴۶ هزار و ۵۶۵ رأی در حمایت از هانت به این مقام مهم رسید. ۸۷ و چهار دهم درصد اعضای حزب که کل آنان بالغ بر ۳۲۰ هزار و ۱۵۹ نفرند، در این انتخابات حق رأی داشتند.

پس از کناره‌گیری خانم ترزا می از رهبری دولت بریتانیا- رهبری که نتوانسته بود یک ماه پیش از آن حمایت پارلمان این کشور را از پلانتفرم پیشنهادی‌اش به‌منظور خروج از اتحادیه اروپا جلب کند- بوریس جانسون جانشین او شد. انتخاب بوریس جانسون به‌سمت نخست‌وزیری با استقبال شماری از رهبران راست‌گرا در سطح بین‌المللی، از جمله رئیس‌جمهور دونالد ترامپ، روبرو شد و او را همچون "ترامپ بریتانیا" مورد ستایش قرار داده‌اند.

پیروزی جانسون تقریباً بلافاصله مورد استقبال دونالد ترامپ قرار گرفت که در پیامی تویتری نوشت: "او رهبری عالی خواهد بود!"

جانسون که پیش از این به‌مدت ۲ سال وزیر امور خارجه انگلیس در دولت خانم ترزا می بود و مدت ۸ سال (۲۰۱۶ تا ۲۰۱۶) شهردار لندن بود، چهره‌ای برجسته در کارزار پرحاشیه خروج بریتانیا از "اتحادیه اروپا" و طرفدار "برکسیت" بوده است. او در اظهارنظرهای سؤال برانگیز، نژادپرستانه، و لفاظی‌های فراوان بر ضد مهاجران، پیشینه و تاریخچه‌ای پرپیچ‌وخم دارد.

اما بوریس جانسون در این مورد که اگر سعی کند بدون پیش‌توافق با "اتحادیه اروپا" به‌عضویت بریتانیا در این گروه‌بندی منطقه‌ای پرقدرت زیر رهبری آلمان و فرانسه خاتمه بدهد با مخالفت یک جناح قدرتمند حزب محافظه کار روبرو خواهد شد هیچ توهمی ندارد. در همان روز اعلام نتیجه انتخاب و رسیدن او به رهبری، "الن دانکن" از سمت خود در وزارت امور خارجه و "آن میلتنون" از مقام وزیر آموزش و پرورش استعفا دادند و اعلام کردند حاضر نیستند در کابینه‌ای به‌رهبری بوریس جانسون خدمت کنند. "فیلیپ هاموند"، وزیر دارایی بریتانیا، و "دبوید گوگ"، وزیر دادگستری، و "زوری استوارت"، وزیر امور توسعه بین‌المللی، نیز اعلام کردند که حاضر نخواهند بود در کابینه جدید مسئولیتی قبول کنند. آنان تأکید کردند که روز چهارشنبه، وقتی که کابینه جدید از سوی نخست‌وزیر جدید بریتانیا معرفی می‌شود، به کرسی‌های نمایندگی‌شان در پارلمان بازخواهند گشت.

آنچه در طول دوره ۶ هفته‌ای انتخابات داخلی حزب محافظه‌کار مشخص شد این بود که بسیاری از فعالان و رهبران این حزب، بر پایه تجربه دو دهه اخیر از عملکرد جانسون در عرصه سیاست کشور، به ثبات قدم بوریس جانسون و عقلانیت تصمیم‌هایش اطمینان خاطر ندارند. او از دوستان نزدیک و همفکران دبوید کامرون، نخست‌وزیر سابق بریتانیا، و در مرحله‌ای از طرفداران ادامه عضویت بریتانیا در اتحادیه اروپا بود. اگر جانسون به‌رغم شعارهای جنجال‌برانگیز کنونی‌اش در حمایت از "برکسیت" بدون هیچ پیش‌توافقی، موضع خود را یک بار دیگر عوض کند، بسیاری از رهبران حزب محافظه‌کار از آن تعجب نخواهند کرد. آنچه او بی‌هیچ تردیدی صددرصد بر آن پافشاری خواهد کرد و موضعش نسبت به آن تغییر نخواهد کرد، مبارزه بی‌امان بر ضد سیاست‌های چپ و به‌ویژه مانع شدن از به‌قدرت رسیدن نزدیک کارگر به‌رهبری جرمی کوربین در بریتانیا است. بوریس جانسون در اولین سخنرانی‌اش در مقام نخست‌وزیر، شعار محوری خود را "شکست جرمی کوربین" اعلام کرد، و این در موضع‌گیری او نکته‌ای است کلیدی. نیروهای واقعی چپ در بریتانیا معنای این شعار او را می‌دانند و بنا بر این تلاش در مسیر به‌شکست کشاندن سومین نخست‌وزیر بریتانیا در سه سال اخیر را در دستورکار مبارزه‌شان قرار داده‌اند.

در ادامه مطلب، ترجمه سرمقاله روزنامه "مورنینگ استار"، نشریه مترقی روزانه‌ای که منعکس‌کننده مهم‌ترین محورهای مبارزاتی اتحادیه‌های کارگری و جنبش چپ بریتانیا و از جمله حزب کمونیست بریتانیا را در روز ۴ مرداد ماه، پس از اعلام پیروزی

بوریس جانسون و دستیابی به مقام نخست‌وزیری را بازتاب داده است، در زیر می‌خوانید.

فاجعه‌ای که مردم بریتانیا مدت‌ها نگرانی به‌وقوع پیوستن آن را داشتند بالاخره رخ داد: دو هفته پیش بوریس جانسون به‌مقام نخست‌وزیر بریتانیا انتخاب شد! جانسون در سخنرانی‌ای که روز پیروزی‌اش در رسیدن به‌مقام نخست‌وزیری ایراد کرد، از سه اولویت نام برد: اجرای نتیجه زفراندم سال ۲۰۱۶ درباره خروج از "اتحادیه اروپا" [که پاسخ به آن آری بود]، وحدت کشور که به‌دنبال این زفراندم در معرض شکست قرار گرفته است، و شکست "جرمی کوربین"، رهبر خوشنام و چپ‌گرای "حزب کارگر".

در ارتباط با اهمیت اولویت آخر [شکست جرمی کوربین]، نخست‌وزیر آینده و پیشین با یکدیگر توافق کامل داشتند و دارند: ترزا می در تبریک به وزیر امور خارجه سابقش در کسب پست نخست‌وزیری، در پیامی تویتری نوشت: "او می‌تواند به پشتیبانی‌اش [پشتیبانی ترزا می] در جلوگیری از به‌قدرت رسیدن جرمی کوربین حساب کند." سیستم حاکمیت بریتانیا از شکل‌گیری دولتی به‌رهبری کوربین وحشت‌زده است و در شرایط حاضر مصمم است که ته‌مانده اتحاد به‌جا مانده بین نیروهای راست‌گرا را در تلاشی برای رها شدن از این شبح [جرمی کوربین] بسنج کند. "حزب توری" (حزب محافظه‌کار) این وظیفه را در این مرحله به بوریس جانسون سپرده است. او دشمن خطرناکی خواهد بود.

منتقدان جانسون تمایل دارند بر نداشتن شایستگی فردی او در به‌عهده گرفتن مقام نخست‌وزیری تمرکز کنند. آشکار است که جانسون شخصیتی مشتمل‌کننده است و کارنامه‌اش در تحریک نژادی، دروغ‌پردازی، ریسک‌پذیری بی‌پروا، و خودستایی، از او نخست‌وزیری وحشت‌آور خواهد ساخت. اما جنبش کارگری موظف است خطرهای سیاسی را بر پایه سیاست طبقاتی ارزیابی کند، و نه بر اساس شخصیت‌ها و ویژگی‌های شخصیتی رهبران سیاسی.

در دولت ائتلافی دو حزب "محافظه‌کار" و "لیبرال‌دمکرات" در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵، خانم می [در مقام وزیر کشور] پایه‌گذار سیاست "به‌کشورت بازگرد و گرنه از سوی خودروهای وانت گشت بازداشت می‌شوی" بود، و در مقام نخست‌وزیر [وقت] مسئول رسوایی "ویندراش" بود که در آن مردم بریتانیا اخراج شهروندان سیاه‌پوست بریتانیایی [شهروندان مهاجر در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم] از کشور و محرومیت آنان از دریافت خدمات درمانی پزشکی را شاهد بودند.

دبوید کامرون [نخست‌وزیر بریتانیا در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۶] از حزب لیبرال‌دمکرات] با درپیش گرفتن سیاست رسمی‌ای سخت‌گیرانه در ارتباط با پناهجویان و مهاجران جنگ‌زده و همراه با زنده کردن خاطره "حرکت جمعی" مهاجران سعی کرد مردم را به‌هراس اندازد. در واقعیت امر، حرکت جمعی این پناهجویان برای جان به‌در بردن از موج کشتار در جنگ‌هایی بود که دولت خود دبوید کامرون، دولت انگلیس، با تجاوز فاجعه‌بارش به کشور لیبی در سال ۲۰۱۱ آتش آن را شعله‌ور کرده بود. جانسون اولین نخست‌وزیر انگلیس نیست که مشکل نژادپرستی دارد و بدان مبتلاست.

در مراسم سوگند خوردن جانسون در روز ۵ مردادماه، اختلاف عمیق‌تر او با "جریان اصلی" صاحبان قدرت سنتی بریتانیا و نیز نزاع از پیش آشکارش با بخش‌هایی از سیستم دیرینه و دیرپای دستگاه حاکمه نکته مهم آن بود، که هم خطر به‌قدرت رسیدن او را به‌نمایش می‌گذارد و هم فرصتی را پیش روی نیروهای چپ قرار می‌دهد. بریتانیا در باتلاق جدی‌ترین بحران سیاسی تاریخش فرو رفته است. نه‌فقط طبقه حاکم آن که مشروعیت‌اش را اساساً از دست داده، بلکه نهادهای حکومتی بریتانیا نیز با معضل نداشتن مشروعیت از جانب مردم روبرویند.

رأی مردم به ترک "اتحادیه اروپا"، ده‌ها [توافق‌های نانوشته] حزب‌های سنتی تشکیل‌دهنده دولت را مختل کرده و شکل‌گیری وضعیتی را سبب شده است که نشان دهنده بحرانی هلاکت‌بار برای حزب محافظه‌کار می‌تواند باشد، حزب محافظه‌کاری که، اعضایش به‌طرزی غیرمسئولانه و افراطی هوادار و مشتاق سیاستی‌اند که گردانندگان حزب در شرکت‌های مالی و سرمایه بزرگ، کمپانی‌های فعال در استخراج و فروش انحصاری منابع انرژی و سوخت فسیلی، کمپانی‌های سرمایه‌گذاری و بازار سهام آن را دیوانگی به‌شمار می‌آورند. این بحران می‌تواند به آن سوی مرزهای بریتانیا نیز کشیده شود. دامنه این بحران بسیار فراتر از مرزهای انگلستان می‌رود. ناتوانی آشکار سیستم اقتصادی حاکم بر کشور به ارائه استانداردهای زندگی مطلوب و رفاه مورد درخواست مردم در کنار واقعیت بازار اشتغال بحران‌زده، فقر رو به‌افزایش، بیکاری، و توانایی نداشتن آشکارایی آن به‌منظور برخورد با مشکل‌های ساختاری و راهبردی، منشأ این بحران است.

این بحران را در جنگ بی‌رحمانه ماتو سالوینی [نخست‌وزیر ایتالیا] بر ضد پناهجویان در دریای مدیترانه و در سرکوب وحشیانه جلیقه‌زده‌ها از سوی امانوئل مکرون [رئیس‌جمهور فرانسه]

شاهدیم. راهکار بوریس جانسون راهکار

ادامه در صفحه ۳

## ادامه تحریف واقعیت ها ...

تأمین بدون قید و شرط آزادی اقلیت‌های مذهبی از جمله زرتشتیان، مسیحیان، کلیمنیان، بهاییان، و دیگران؛ انحلال کلیه ارگان‌های تفتیش عقاید، سرکوب و ترور در جامعه؛ جدایی کامل دین از حکومت؛ تأمین حاکمیت ملی ایران بر پایه استقرار روابط دوستانه، برابر و عادلانه با تمامی کشورهای منطقه و ... حزب ما با انتشار "منشور آزادی" از همه سازمان‌های مترقی و آزادی خواه کشور خواست که بیامیز بر محور این پایه‌های مشترک، که همدستان نظری وسیعی پیرامون آنها وجود دارد، و بحث و مشورت بر سر آنها تا یافتن نقاط مشترک، امر تشکیل جبهه وسیع را به پیش ببریم. جالب اینکه از آن تاریخ تا کنون شماری از سازمان‌های سیاسی کشور ضمن نسخه برداری از این پیشنهاد حزب ما، به جای قبول بحث و گفت‌وگوی مسئولانه، انتشار دوباره همین پیشنهاد را با انشای متفاوت راه چاره دانسته‌اند. البته جای خوشحالی است که سازمان‌های سیاسی دیگر نیز با همان پیشنهادهای حزب ما توافق نظر دارند، ولی پرهیز از همفکری و همکاری نیروهای سیاسی مترقی در همه این سال‌هایی که از انتشار "منشور آزادی" می‌گذرد، اتفاقاً حاکی از "سوزاندن اتصالات همکاری با احزاب دیگر" و برخورد گروه‌گرایانه توسط نیروهای سیاسی دیگر است. این جدایی از جمله معضله‌های جدی‌ای است که پیش روی جنبش مردمی ترقی خواه ایران قرار دارد و باید با جسارت و هوشیاری به مقابله با آن پرداخت و راه همکاری را گشود.

حزب توده ایران در پیامش به نخستین کنگره حزب چپ ایران (فدائیان خلق) از جمله مطرح کرد: "پیامان را با موضوع مهم همکاری و اتحاد عمل نیروهای ملی و دموکراتیک آغاز کردیم و در پایان نیز مایلیم بر ضرورت اتحاد عمل وسیع نیروهای سیاسی ملی، چپ، و ترقی خواه در روند مبارزه در راه صلح، بر ضد دیکتاتوری حاکم، و با هدف یاری رسانی به تحقق گذار به حاکمیت ملی و دموکراتیک در کشور تأکید کنیم. توجه جدی و مسئولانه به امر همکاری و اتحاد عمل سیاسی و مدنی برای تقویت نیروهای خواهان تحوّل بنیادین در کشور امری مبرم است."

کلی‌گویی و پراکنده‌گویی، برچسب‌زنی، تحریف واقعیت، و گمانه‌زنی نمی‌تواند به امر اتحاد نیروهای سیاسی مترقی کمک کند. ما ضمن استقبال از برخورد سالم نظری و به نقد کشیدن سیاست‌ها و دیدگاه‌های این یا آن حزب یا سازمان سیاسی، از جمله حزب توده ایران، امیدواریم که با گشودن راه به منظور تبادل نظر سالم و گام برداشتن در مسیر همکاری‌های عملی، که نمونه‌های موفق آن در جنبش‌های کشورهای دیگر پیش روی ماست، بتوان امر مهم پیشبرد مبارزه مشترک بر ضد رژیم استبدادی ولایت فقیه با هدف گذار به حاکمیتی ملی و دموکراتیک در ایران را تحکیم و تقویت کرد.

## حزب کمونیست سودان اعلام کرد که حاضر به مشارکت در قدرت با نظامیان حاکم نیست!



کمونیست‌های سودانی مشارکت در هر دولتی را که اعضای دولت نظامی کنونی کشور در آن حضور داشته باشند نپذیرفتند و اعلام کردند که برای عملی کردن بیانیه آزادی و تغییر، در کنار توده‌های مردم به مبارزه خود ادامه خواهند داد. محمد مختار الخطیب، دبیر سیاسی حزب کمونیست سودان، روز چهارشنبه ۳۱ ژوئیه (۹ مرداد) در کنفرانسی مطبوعاتی، خواستار "انحلال همه نیروهای شبه‌نظامی از طریق اتخاذ اقدام‌های امنیتی ویژه" شد. این روند شامل انحلال «نیروهای پشتیبانی سریع» (است: نیروهای که در عمل همان شبه‌نظامیان اسلام‌گرای وابسته به دارودسته معروف به «جنجوبید» هستند که مسئول اصلی جنایت‌های جنگی در منطقه دارفور سودان بوده‌اند. رفیق الخطیب در صحبت‌های خود اعلام کرد که نه اعلامیه سیاسی و نه سند قانون اساسی منتشر شده، هیچ کدام خواست‌های برحق توده‌ها را برآورده نمی‌کند. هر دو این اسناد، اختیارات تعیین‌کننده و مهمی را در دوره گذار به شورای نظامی انتقالی می‌دهند که مانع اجرایی شدن هدف‌های اعلام شده انقلاب مردم است. حزب کمونیست سودان اعلام کرده است که تا رسیدن به پیروزی نهایی، همدوش جنبش اعتراضی توده‌یی به مبارزه مسالمت‌آمیز خود ادامه خواهد داد. اعلام اینکه کمیسیون تحقیق برگمارده توسط شورای نظامی انتقالی سودان، رهبران نیروهای پشتیبانی سریع را از مسئولیت کشتار بیش از ۱۰۸ تن از معترضان در جریان تحصن در مقابل مقر فرماندهی نیروهای نظامی سودان در خارطوم در روز ۳ ژوئن (۱۳ خرداد)، میزا دانسته است، اعتراض و خشم نیروهای چپ و ترقی خواه را برانگیخته است. گزارش شده است که در آن حمله دست کم ۷۰ نفر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند در حالی که نیروهای پشتیبانی سریع مردم را مجبور به نوشیدن فاضلاب کرده‌اند و هم‌زمان بر روی آنان ادرار می‌کرده‌اند. کمیسیون تحقیق، نیروهای پشتیبانی سریع را از هرگونه تقصیر و عمل قابل سرزنشی میزا دانسته و مدعی شده است که کسانی که جنایت روز ۱۳ خرداد را مرتکب شدند، نیروهای خودسری بوده‌اند که برخلاف دستورهای نظامی عمل کرده‌اند. این کمیسیون تعداد کشته شدگان را نیز ۸۷ نفر اعلام کرده است که بسیار کمتر از تعداد واقعی قربانیان آن جنایت است.

روز پنجشنبه اول ماه اوت (۱۰ مرداد)، شهر اومدورمان، شهر دوقلوی خارطوم، شاهد بزرگ‌ترین تظاهراتی بود که تا کنون در اعتراض به این قتل‌ها سازمان داده شده است. کمیته اجرایی پزشکان سودان گفت که در پی تیراندازی به تظاهرات مسالمت‌آمیز معترضان، چهار غیرنظامی سودانی کشته و چندین نفر دیگر زخمی شده‌اند. شرکت‌کنندگان در تظاهرات همچنین خواستار انتقال قدرت به دولتی غیرنظامی بودند. از زمان برکناری عمر البشیر، رئیس‌جمهور مستبد سودان، در ۱۱ آوریل امسال، سودان توسط شورای نظامی انتقالی اداره شده است. حزب کمونیست سودان تأکید کرده است که توافق نیروهای آزادی و تغییر باید رعایت و اجرا شود و گفته است که برای اجرایی کردن آن، همچنان همراه با توده مردم به مبارزه در خیابان‌ها ادامه خواهد داد. حزب کمونیست هشدار داده است که در صورتی که نمایندگان شورای نظامی انتقالی در حاکمیت حضور داشته باشند، این حزب در هیچ‌یک از نهادهای حاکمیت دوره گذار، که قرار است سه سال طول بکشد، شرکت نخواهد کرد. حزب کمونیست سودان شورای نظامی انتقالی را "ادامه رژیم البشیر" می‌داند. حزب کمونیست سودان خواستار آن شده است که سازمان اطلاعات و امنیت ملی قدرتمند کشور به طور کامل بازسازی شود و قدرت و اختیار آن کاهش یابد. رهبری حزب همچنین گزارش سرهم‌بندی شده "کمیته برگمارده توسط شورای نظامی انتقالی برای بررسی قتل عام روز ۳ ژوئن (۱۳ خرداد) را کوششی برای لاپوشانی کردن این فاجعه دانست و آن را محکوم کرد. حزب کمونیست سودان همچنین خواستار "ایجاد کمیته مستقلی" شد که تحت نظارت نهادهای منطقه‌یی و بین‌المللی، به جنایت‌های انجام شده در سودان از ۱۱ آوریل تا امروز رسیدگی کند. بر اساس بیانیه هیئت سیاسی حزب کمونیست سودان در روز ۱۱ مرداد، هیئت نمایندگی اتحادیه اروپا در سودان کشتار معترضان را محکوم کرده و خواستار آن شده است که شورای نظامی انتقالی مسئولیت حفاظت از جان همه شهروندان غیرنظامی را به عهده بگیرد. علاوه بر این، در بیانیه هیئت سیاسی حزب برادر آمده است که این حزب حاضر است فقط با دولتی همکاری کند که در آن غیرنظامیان نماینده مردم قدرت و اختیار را در دست دارند.

در یک تحول مهم دیگر، جنبش برای آزادی سودان به رهبری عبدالوحدید، بیانیه‌ای در تأیید مجدد حمایت خود از انقلاب دسامبر (آذر ۱۳۹۷) صادر کرد و هشدار داد که همکاری آن با نیروهای جبهه آزادی و تغییر بستگی مستقیم به این خواهد داشت که هیچ‌گونه مصالحه و سازشی در مورد انقلاب جاری انجام نشود و نسبت به مشارکت رهبران نظامی در نهادهای قدرت هشدار داد. "به دلیل خودداری شورای نظامی انتقالی از انتقال قدرت به نمایندگان مردم، بن‌بست سیاسی سودان تا امروز ادامه یافته است. مذاکره درباره تشکیل دولت موقت در هفته گذشته به دلیل اختلاف نظر درباره نقش نیروهای مسلح متوقف شده است.

حزب توده ایران در ارتباط نزدیک با رهبری حزب کمونیست سودان رخدادهای ماه‌های اخیر در سودان را دنبال کرده و در مقاطع مهم این جنبش انقلابی، همبستگی بین‌المللی قاطع خود را با مبارزه مردم سودان و جبهه نیروهای دموکراتیک و مترقی این کشور و در مرکز آن حزب کمونیست سودان ابراز کرده است. روشن‌بینی، استقلال عمل، پیگیری، و برخورد اصولی و مؤثر در شرایط مشخص تحوّل اجتماعی در آن کشور ریشه‌یی مسئله و مطرح کردن راهکردهای اصولی و مؤثر در شرایط مشخص تحوّل اجتماعی در آن کشور برای انجام تغییرهای بنیادی و پیشبرد جنبش انقلابی به سود زحمتکشان و عدالت‌جویان و آزادی‌خواهان، مثال‌زدنی و شایان توجه مبارزان ضد استبداد در ایران است. پیروز باد جنبش انقلابی مردم سودان برای تحقق صلح، عدالت، دموکراسی، و پیشرفت.

## ادامه جنگ افروزان ایالات متحده و ناتو، ...

مردم" آغاز عملیاتی در یک صبح در لتونی پرداخت و آن را توضیح داد. او گفت که چگونه اهالی شهری کوچک در لاتویا با ورود بی‌خبر تانک‌ها و خودروهای نظامی آمریکایی صبح از خواب بیدار شدند. سربازان مسلح در سراسر این شهر کوچک پخش شدند و در برابر خانه‌ها و سر چهارراه‌ها موضع گرفتند. دوستی از آن شهر با سراسیمگی به خانه این فعال حزبی در شهر ریگا [پایتخت لتونی] زنگ زده بود و صحت و سقم خبر این رویداد را جویا شده بود. این کنشگر حزبی هم در آن زمان خبری از آنچه که اتفاق می‌افتاد نداشت، اما دیرتر آگاه شد که این یکی از تمرین‌های نظامی بوده است که نیروهای ایالات متحده در نزدیکی مرز روسیه انجام می‌دهند. نیروهای هوادار صلح می‌گویند که دادن کمک نظامی به دولت‌های دست‌راستی‌ای خطرناک مانند دولت لاتویا (لتونی) که اپوزیسیون سیاسی را سرکوب کرده و حتا صحبت یا نوشتن درباره هرچیز مثبت در زمان شوروی را غیرقانونی کرده است نمی‌تواند به تحکیم صلح و امنیت در قاره اروپا کمک کند.

هنگامی که فون در لاین از لاتویا (لیتوانی) دیدار می‌کرد قول داد که افزون بر فرستادن نظامیان آلمانی، ۱۱۰ میلیون یورو به منظور نوسازی ارتش این کشور بدهد. دولت لیتوانی که به‌دست راست‌گرایان افراطی گردانده می‌شود، اکنون به‌طور رسمی برای "قهرمانان" [!] لیتوانیایی که اعضای "اس‌اس" هیتلری بودند و کشتار یهودیان کشور را در جنگ جهانی دوم سازمان‌دهی می‌کردند مراسم یادبود برگزار می‌کند.

ایالات متحده، برخلاف روسیه، به ماندگار شدن ابدی پس از ورود به خاک یک کشور دیگر شهرت دارد. به‌نظر می‌رسد که فون در لاین این شیوه را سرمشقی برای آلمان می‌بیند. او در لیتوانی اعلام کرد: "ما تا زمانی که مسئله امنیت ایجاد می‌کند، در اینجا [در لیتوانی] می‌مانیم. ما تنها کشوری در قاره اروپا هستیم که موضعی مقدم در منطقه بالتیک در حمایت از دوستانمان در این منطقه داریم." یا همراه با بایلدن به‌خود، گفت: "کشور ما دومین کشوری است که در افغانستان بیشترین سرباز را دارد." هنگامی که سربازان آلمانی در سده گذشته وارد کشورهای بالتیک شدند "دوستان‌شان" را در این کشورها با کشتن صدها هزار تن از مردم آنجا و برپایی شبکه‌ای از اردوگاه‌های اسیران حمایت کردند. ناحیه‌ای که فون در لاین از آن بازدید کرد همان جایی بود که نازی‌ها برای آماده‌سازی خود به‌منظور تسخیر "لنینگراد" در مسافتی کم در آن‌سوی مرز با شوروی، عملیات نظامی‌شان را آغاز کردند.

## نظامی‌گری آلمان زیر نظارت ایالات متحده

نظامی‌گرایان آلمان امروز بدون دستورهایی که از ارتش ایالات متحده دریافت می‌کنند نمی‌توانند عمل کنند. آنان فعالیت‌شان را در همگامی با عملیات نظامی ایالات متحده هدایت‌شده از پایگاه رامشتاین انجام می‌دهند. ژنرال آگوست به‌تازگی با لاف‌زنی گفت: "شما با دیدن اینهمه هوایما در اینجا (در رامشتاین)، متوجه می‌شوید از این نقطه است که عملیات به سوی آفریقا، خاورمیانه، و اروپای شرقی به حرکت درمی‌آیند" که به‌روشنی اشاره به هدف‌هایی است که روسیه و ایران را شامل می‌شوند. همان‌طور که ژنرال آگوست گفت، مدتی است که "عملیات" از رامشتاین به حرکت درآمده‌اند. این همان نقطه‌ای است که پهبادهای از آن برای کشتن افراد در آفریقا و خاورمیانه، از جمله ایران، گسیل می‌شوند، بدون توجه به آنکه این عملیات مرزهای بین‌المللی را مورد تجاوز قرار می‌دهند. کشاورزان، غیرنظامیان، جشن‌های عروسی، اتوبوس‌هایی پر از کودک، و جز اینان، با سلاح‌های برخاسته از پایگاه هوایی رامشتاین نابود شده‌اند. در نزدیکی رامشتاین، در بوشل، یک پایگاه نیروی هوایی قرار دارد که در آن ۲۰ بمب اتمی بر موشک‌های بی ۶۱ که هرکدام ۲۰ تا ۳۰ برابر بیشتر از بمبی‌اند که بر هیروشیما انداخته شد قدرت تخریبی دارند نصب شده و آماده انجام عملیاتند. همچنین، در آن پایگاه جنگنده‌های تورنادوی آلمان نشسته‌اند که این بمب‌ها را برای هدف‌های تعیین شده می‌توانند حمل کنند. اما آگوست و دیگر امیران ارتش به‌خود می‌بالند که به‌زودی به این هواپیماها نیازی نخواهد بود چه آنان موشک‌های هسته‌ای را مستقیماً از سکوهایشان در رامشتاین می‌توانند به سمت هدف پرتاب کنند.

## بورش صلح

اما مقاومت ادامه دارد. چند هفته پیش، کنشگران صلح بین‌المللی از آلمان، هلند، بریتانیا و ایالات متحده وارد پایگاه بوشل شدند تا "سندی" را که دستور اجرای پیمان‌نامه می‌نامندش و در آن گفته می‌شود حضور سلاح‌های هسته‌ای ایالات متحده "توطئه تبه‌کارانه‌ای به‌هدف دست زدن به جنایتی جنگی" است، به‌دست فرماندهان این پایگاه برسانند. کنشگران صلح بین‌المللی با ورود به

دروازه اصلی پایگاه، با در دست داشتن "فرمان توقف و خودداری"، خواستار ملاقات با فرمانده پایگاه شدند تا به‌طور حضوری فرمان را به‌دست او برسانند. "برایان ترل" از سازمان صداهای خلاق مسالمت‌آمیز در شیکاگو ایالت ایلینویز، گفت: "ما از اینکه با این جنایت همراه باشیم خودداری می‌کنیم." او ادامه داد: "ما خواستار بازگرداندن بی‌درنگ تمامی سلاح‌های هسته‌ای به ایالات متحده هستیم. آلمانی‌ها خواستار خروج این سلاح‌های هسته‌ای از خاک آلمان هستند و ما نیز همچنین." همه یازده تن فعال صلح دستگیر شدند و پس از نشان دادن برگ‌های شناسایی‌شان آزاد شدند.

گروه محلی‌ای آلمانی به‌نام "عمل مسالمت‌آمیز" برای برچیدن سلاح‌های هسته‌ای، در گردهمایی "هفته عمل بین‌المللی"، اعلام کرده است که خروج دائمی تمامی سلاح‌های هسته‌ای ایالات متحده و لغو برنامه‌های جایگزینی موشک‌های "بی ۶۱" کنونی با بمب‌های هیدروژنی جدید از سوی ایالات متحده را خواستار شده است. هنگامی که از "جان لافورگ" - از گروه "توک‌واچ" که گروه صلحی از ایالات متحده است - پرسیده شد که ورود به پایگاه رامشتاین چه هدفی را به‌دنبال داشت، پاسخ داد: "این یک عمل بازدارنده از انجام جنایت به‌شمار می‌رود." لافورگ رهبر هیئت نمایندگی شرکت‌کننده از ایالات متحده در همایش هفته عمل بین‌المللی است. بمب‌های تازه بی ۱۲-۶۱ که قرار است به بوشل فرستاده شوند، در شهر کانزاس سیتی در ایالت کانزاس ایالات متحده تولید می‌شوند.

یکی از کنشگران هلندی به‌نام "سوزان ون‌دهییدن" که عضو دیگری از این هیئت نمایندگی است، می‌گوید: "برنامه‌های آموزش نظامیان برای استفاده نهایی از این بمب‌ها غیرقانونی است، زیرا سازمان‌دهی نابودی جمعی در دادگاه نورنبرگ منع شده است." او پیش از ورود به آلمان به تظاهرات اعتراضی بر ضد سلاح‌های هسته‌ای در شهر کانزاس سیتی - که محل تولید این سلاح‌ها است - پیوسته بود.

برخی از رسانه‌های جمعی عمده در اینجا (آلمان) با برنامه‌های جنگی همراهی می‌کنند و در گزارش‌هایی مدعی "تجاوز و تعرض" روس‌ها می‌شوند و به‌حرکت درآمدن مردم را خواستار می‌شوند. اما اکثر آلمانی‌ها، بر اساس نظرسنجی‌ها، خواهان صلح هستند و این باور را که روس‌ها به‌زودی حمله کرده یا به جنگ دست خواهند زد رد می‌کنند. هیچ‌جایی وضع رسانه‌ها به بدی وضع رسانه‌ها در ایالات متحده نیست که رسانه‌های لیبرال آن جنگی صلیبی بر ضد روسیه را رهبری می‌کنند. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که، بسیاری از مردم ایالات متحده کشور روسیه را تهدید اصلی بر ضد دموکراسی می‌بینند، در حالی که البته بزرگ‌ترین تهدیدها از جمله: نژادپرستی، تعرض‌ها به اتحادیه‌های کارگری و حق رای، همگی محصول داخل کشور هستند. برخوردهای تحریف‌شده نسبت به روسیه به‌میزان زیاد و به‌طور جدی جلو فعالیت جنبش صلح ایالات متحده را می‌گیرد. ترس از روسیه، حمایت از محدود کردن بودجه ارتش را کاهش می‌دهد و کاهش نیافتن بودجه ارتش البته از اجرای بخش بزرگی از هرگونه برنامه ترقی‌خواهانه جلوگیری می‌کند. به‌نظر می‌رسد بسیاری‌ها اینجا در آلمان تصدیق می‌کنند که این ایران نیست بلکه ایالات متحده است که درباره توافق برجام که از سوی ایالات متحده، روسیه، کشورهای اروپایی و ایران امضا شده است، پیمان‌شکنی می‌کند. در اینجا گرایش فراگیر در جهت حفظ صلح وجود دارد، گرایشی که در برابر نفوذ جنگ‌طلبان داخلی و هم‌انانی که از ایالات متحده وارد می‌شوند، موازنه برقرار می‌کند. بسیاری از آلمانی‌ها و نیز دیگر اروپاییان پیامدهای دهشتناک جنگ را فراموش نکرده‌اند.

در عرصه سیاست داخلی آلمان تنها حزب "اتحادیه دموکرات مسیحی" ("س د او") یعنی حزبی عمده و با در اختیار داشتن بالاترین میزان رای در آلمان است که از نظامی‌گری در کشور حمایت می‌کند. سوسیال‌دموکرات‌ها (متعلق به حزب "اس پ د") در همراهی یا مخالفت با جناح‌های درون حزب خودشان عمل می‌کنند. حزب "سبز" که به‌نظر می‌رسد در این برهه زمانی به‌منزله حزب دوم جایگزین حزب سوسیال‌دموکرات‌ها می‌شود، متأسفانه از داشتن نقشی اساسی در جنبش صلح پرهیز می‌کند. پیوند صریحی که میان حفظ محیط زیست و کاستن از بودجه نظامی، دست‌کم در سطح ملی، وجود دارد هنوز به شعاری بسیج‌کننده برای حزب "سبز" تبدیل نشده است. روی‌هم‌رفته، کیفیت مثبت نگاه حزب "سبز" به تغییرهای بنیادین نسبت به ۳۰ سال پیش کاهش بسیار یافته است. اما برخی از شاخه‌های ایالتی این حزب، به‌ویژه هنگامی که در ائتلاف با حزب چپ قرار می‌گیرند، موضع‌گیری‌هایی بهتر دارند. حزب "چپ" تنها حزب عمده‌ای است که همواره با هزینه‌های نظامی و همچنین با گسیل نظامیان آلمانی به خارج از مرزهای کشور مخالفت می‌ورزد.

نوشته جان وایچک، به نقل از مجله "جهان مردم" -  
حزب کمونیست آمریکا، ۱۹ ژوئیه ۲۰۱۹



## جنگ افروزان ایالات متحده و ناتو، شریک‌هایی مشتاق در آلمان می‌یابند

در حالی که زخم‌زبان‌ها، توییت‌ها، و گردهمایی‌های نژادپرستانه آقای ترامپ هر روز در صدر خبرهای رسانه‌های ایالات متحده قرار می‌گیرند، مردم این کشور را به‌خاطر ندیدن کوشش نیروهای راست‌گرا به‌منظور دستیابی به درجه‌ای از نظامی‌گری و جنگ‌افروزی در سراسر جهان - و به‌ویژه اینجا در اروپا که دامنه آن از آنچه تا اکنون مشاهده شده فراتر رفته است - نمی‌توان سرزنش کرد.

ناتو با حمایت آلمان، بریتانیا، و ایالات متحده به‌آرامی سرگرم تا دندان مسلح کردن دولت‌های خطرناک در اروپا و آفریقا است و به‌منظور تاخت‌وتاز نظامی در خاورمیانه و روسیه خود را آماده می‌کند. هزاران نفر از مردم آلمان به‌طور منظم در برابر پایگاه نظامی "رامشتاین" (واقع در ایالت "راینلند فالتس" که مرکز آن شهر "ماینتس" است) در جنوب غربی آلمان و بزرگ‌ترین پایگاه نظامی [پایگاه هوایی] ایالات متحده خارج از مرزهای آن است، در اعتراض به این طرح‌ها به‌طور شیبانه‌روزی حضور دارند. همچنین کش‌گران صلح از سراسر جهان به سوی منطقه نظامی دیگری در آلمان که در آن ۲۰ موشک با کلاهک هسته‌ای آماده پرتاب هستند سرازیر شده‌اند. انتخاب خانم "اورسولا فون در لاین" به‌ریاست "کمیسیون اتحادیه اروپا"، یا "هیئت دولت" ۲۸ نفره اتحادیه اروپا، یکی از رویدادهای مهم اخیر در اروپا بود. این انتخاب، کشور آلمان را که پشتوانه قدرتمند پیش‌برد سیاست‌های اتحادیه اروپا است، راست و صریح در اردوگاه جنگ‌طلبان ناتو قرار می‌دهد. در اتحادیه اروپا، هر یک از کشورهای عضو یکی از اعضاها را برای ریاست "کمیسیون اتحادیه اروپا" پیشنهاد می‌کند و سپس ۷۵۱ عضو پارلمان اتحادیه اروپا رئیس این مجمع را برمی‌گزینند. باوجود آنکه انگلا مرکل، صدراعظم آلمان، به‌ویژه در سنجش با ترامپ، در دنیا شهرت رهبری "منطقی" را برای خود به‌هم زده است، با این وجود او برای ترفیع خانم "فون در لاین" که نظامی‌گرایی افراطی به‌شمار می‌رود از هیچ کوششی کوتاهی نکرد. "فون در لاین" در مقام وزیر دفاع آلمان از حزب "اتحادیه دموکرات مسیحی" (س د او)، در طول پنج سال گذشته، پردامنه‌ترین گسترش نظامی آلمان در سه دهه گذشته را هدایت کرد. هنگامی که نیروهای فاشیست و نژادپرست در آلمان می‌کوشند به‌وسیله "حزب آلترناتیو برای آلمان" (ا ف د) برای پیش بردن طرح‌های خود در آلمان بهره‌گیری کنند، مجتمع صنعتی نظامی توانسته است بسیاری از سیاست‌هایش را به‌وسیله حزب اصلی حاکم "اتحادیه دموکرات مسیحی" عملی کند.

حزب "سوسیال‌دموکرات" ("اس پ د") - حزب چپ میانه آلمان - که در دولت ائتلاف کنونی شریک است، می‌گوید تا پیش از انتصاب رئیس جدید کمیسیون اتحادیه اروپا، خانم مرکل هرگز با "اس پ د" درباره گزینش خانم فون در لاین مشورت نکرده بود و به‌خاطر موضع‌های نظامی‌گرایانه افراطی‌اش ممکن است در انتخابات اتحادیه اروپا به او رای ندهند. این انتخابات با رای مخفی انجام گرفت، اما خانم فون در لاین که نمی‌توانسته است بدون گرفتن رای موافق برخی از سوسیال‌دموکرات‌ها، با ۹ رای بیشتر بر رقیبش برتری پیدا کرده و به پارلمان اروپای ۷۵۱ نفره وارد شود.

خانم فون در لاین حمایت از برنامه‌های اعلام شده در فروردین ماه سال جاری از سوی کمیسیون اتحادیه اروپا و به‌منظور استحکام بیشتر بزرگ‌راه‌ها و خط‌های راه‌آهن از غرب به شرق و پهن کردن آن‌ها که از آلمان می‌گذرند به‌این دلیل که "سربازها و تانک‌ها بتوانند هرچه زودتر از پایگاه‌ها و بندرگاه‌ها خود را به سوی شرق برسانند" هزینه کرده بود. توجیه او برای بزرگ‌راه‌های "بهبود یافته" از دو جهت شرق و غرب کشور، پژوهاک توجیه هیتلر برای "بهبودهای" مشابه بزرگ‌راه‌ها در سال ۱۹۳۵ بود. خانم فون در لاین طرفدار سخت و سخت‌شاخه نظامی اتحادیه اروپا افزون بر وجود ناتو بوده است و اکنون هم در موقعیتی است که می‌تواند در پیاده کردن این طرح نظارت داشته باشد.

از سوی دیگر، ناتو از هم‌اکنون گروهی از افسران آلمانی را در پایگاه عملیات نظامی خود جای داده است و فرماندهی بخش نیروی واکنش سریع ناتو با نام: "نیروی واکنش سریع با آمادگی بالا" به این افسران منتقل شده است که به‌گفته "مارک آگوست"، فرمانده آمریکایی

ناتو در پایگاه رامشتاین، "توانایی گسیل به هرجا در عرض سه روز" را دارند. فون در لاین هم با بازتاب گفته آگوست می‌گوید: "رو در رویی با تنش‌ها و بحران‌ها به سازمانی سریع و استوار نیاز دارد که توانایی گسیل سربازان را به جاهای دوردست را داشته و باید سرعت و کارایی آن بی‌خدشه باشد."

### فرستادن سربازان به جبهه شرق در شرایط امروز

اگر پیشینه عملکرد خانم فون در لاین پیش از انتخابات اخیر را گواه بگیریم، او در یافتن پست‌ها و موقعیت‌هایی به‌منظور گسترش دامنه‌دار سوبورگ نظامی آلمان در تکاپو بوده است. او به‌تازگی از نیروهای نظامی آلمان مستقر در کشور لیتوانی و جاهایی دیگر در نزدیکی مرز روسیه دیدار کرد. هنگامی که نیروهای نظامی شوروی یکی پس از دیگری از کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۹۰ خارج شدند، جای آن‌ها بی‌درنگ با سربازهای ایالات متحده و آلمان پر شد، که البته در زیر چتر پیمان ناتو صورت گرفت. اما ناتو تانک‌هایش را فقط به کشورهایی که شوروی‌ها از آن‌ها خارج شده بودند وارد نکرد. این تانک‌ها به عمق قلمروهایی از سرزمین‌هایی که جزو اتحاد شوروی بودند نیز وارد شدند. در زمره این قلمروها جمهوری‌های بالتیک، لیتوانی، لتونی، و استونی بودند که همگی جمهوری‌های پیشین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به‌شمار می‌رفتند.

گسترش ناتو به تمامی این سرزمین‌ها نقض قول و قرارهایی بود که ایالات متحده با اتحاد شوروی گذاشته بود، یعنی اینکه چنین گسترشی هرگز از سوی ناتو و ایالات متحده صورت نخواهد گرفت. حضور این نیروها در قلمروهای یادشده خطر جنگ هسته‌ای میان دو قدرت بزرگ هسته‌ای جهان را افزایش داده است و اکنون جنگ‌افزارهای این دو قدرت بزرگ کم‌وبیش در تیررس یکدیگرند. هیچ‌گاه خطر درگیری نظامی میان ایالات متحده و روسیه از زمانی که تانک‌های ایالات متحده و اتحاد شوروی در چندمتری یکدیگر در خیابان‌های برلین در ابتدای سال‌های دهه ۱۹۶۰ قرار گرفته بودند به‌این اندازه محتمل و ممکن نبود. با ساختن دیوار برلین بود که تنش این رویارویی که می‌توانست به جنگ هسته‌ای بینجامد، کاهش پیدا کرد.

در سه سال گذشته نیروهای ایالات متحده در لتونی (لاتویا)، نزدیک مرزهای روسیه، در عملیات جنگی‌ای آموزشی شرکت داشته‌اند. یکی از کنشگران حزب سوسیالیست لاتویا (مخالف دولت) در این کشور (که به‌سبب امکان برخورد تلافی‌جویانه دولت خواست نامش محفوظ نگاه داشته شود) به روزنامه "دنیای" ادامه در صفحه ۱۵

لطفاً در مکاتبات خود با آدرس‌های زیر از ذکر هرگونه نام اضافی خودداری کنید.

1. Postfach 100644, 10566 Berlin, Germany آدرس‌های پستی:  
2. B.M. Box 1686, London WC1N 3XX, UK  
http://www.tudehpartyiran.org آدرس‌های اینترنتی و "ای-میل"  
E-Mail: dabirkhaneh\_hti@yahoo.de

**Nameh Mardom No. 1083**  
**Central Organ of the Tudeh Party of Iran**

5 August 2019

شماره فاکس و تلفن  
پیام گیر ما

004930  
23629727

